

استحاله انقلاب در اتاق های فکری امپریالیستی

نوشته: برهان عظیمی



آلترناتیوسازی های نظام سرمایه داری—امپریالیستی جهانی در ارتباط با
پدیده ی زندانیان سیاسی دهه ی شصت در اوضاع کنونی

استحاله انقلاب در اتاقهای فکری امپریالیستی

نوشته: برهان عظیمی

انتشارات آنتی فاشیست های ایران و افغانستان

پائیز 1392

فهرست:

3	مقدمه
5	اصول مقدماتی
11	نظم نوین و جاسوسی عظیم از همه: "قیمت یک ابرقدرت بودن"
17	جمهوری اسلامی ایران و نظم نوین جهانی آمریکا
21	تحریم یا جنگ=تجاوزگری امپریالیستی
22	غنی سازی برای ساختن بمب اتم جنبش انقلابی
29	اهداف آلترناتیو سازی های دولت آمریکا با اتکا بر بخشی از گروه های ایرانی چیست؟
51	از اسب پائین بیایید و از توده ها هم چیزی بیاموزید
61	جمع بندی و نتیجه گیری
66	منابع و توضیحات

مقدمه:

نوشته حاضر اساساً حول محور اصلی آلترناتیو سازی های نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی در ارتباط با پدیده ی زندانیان سیاسی دهه ی شصت در اوضاع کنونی است. اما برای درک عمیق این مبحث لازم دیده شد که ابتدا به مرزبندی اصولی کمونیسم انقلابی با پدیده رویزیونیسم و نقش آن در به بیراهه کشاندن جنبش کمونیستی اشاره مشخصی شود. در ادامه به مبحث استراتژی "نظم نوین جهانی" امپریالیسم آمریکا در شرایط اوضاع کنونی و ارتباط آن با آلترناتیو سازی هایش اشاره گردیده است. و به الزامات و محدودیت های برقراری نظم نوین و جاسوسی عظیم از همه به تفصیل اشاره گردیده است. نگارنده به نقش و جایگاه جمهوری اسلامی ایران و نظم نوین جهانی آمریکا از منظر منافع استراتژیک دولت آمریکا پرداخته، به مسئله اثرات کشنده تحریم های اقتصادی جهان امپریالیستی و ارتباط آن با سیر وقایع انتخابات جمهوری اسلامی که عملاً آغاز نوشیدن جام زهر و تسلیم علنی در مقابل نظم نوین دولت آمریکا بود، تحت عنوان چه اتفاقی دارد می افتد و کسب مشروعیت در نظام جهانی سرمایه داری از سوی جمهوری اسلامی را مورد تحلیل قرار داده است.

با چنان توضیحاتی به چندین کنفرانس "آلترناتیو سازی" امپریالیسم جهانی با شرکت گروه های ایرانی که از سال 2010 و تاکنون برگزار شده است پرداخته، به نقش اساسی نهاد امپریالیستی لگاتوم اشاره می شود و به چند سوال کلیدی پاسخ داده می شود. از جمله اینکه سوال اساسی ای که باید در نظر گرفته شود این است که ارتباط دکتربین "نظم نوین جهانی" در برقراری امپراطوری بی چون و چرای امپریالیسم آمریکا و آلترناتیو سازیهایش با

اتکا به بخشی از گروه های سیاسی ایرانی چیست؟ آلترناتیوسازی های نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی در

ارتباط با پدیده ی زندانیان سیاسی دهه ی شصت چگونه به پیش برده شده و می شود؟

و در ادامه به نقش کارزار ایران تریبونال که در یک پروسه، به عنوان کاتالیزوری برای بی ثمر و اخته کردن

بخشی از جنبش چپ رادیکال و کمونیستی ایران با نفوذ و کلاء طرفدار نظم نوین تبدیل گشت، به نظرات ناصحیح

حول جنبش دادخواهی در ارتباط با زندانیان سیاسی دهه 60 و کشتار سال 67 پرداخته می شود و با نتیجه گیری

این مبحث به پایان می رسد.

آلترناتیوسازی های نظام سرمایه داری – امپریالیستی جهانی در ارتباط با

پدیده ی زندانیان سیاسی دهه ی شصت در اوضاع کنونی

اصول مقدماتی:

1- بورژوازی برای نفوذ در جنبش کمونیستی و چپ رادیکال انقلابی و به انحراف کشاندن آن دائماً نظرات و راهکارهای تاکتیکی و استراتژیک خود را طبق الزامات و بر مبنای منافع استراتژیک اش به روز می کند.

2- کمونیسم علم رهایبخش بشریت و چنان ماموریت تاریخی بر عهده پرولتاریا می باشد. مارکس با تاکید بر اینکه پرولتاریا فقط با رها کردن کل نوع بشر می تواند خود را رها کند، به شکل موجز و قدرتمندی جوهر اهداف کمونیسم را بیان کرد.

مارکس دیکتاتوری پرولتاریا را شرط لازم و ضروری رسیدن به جهان کمونیسم از طریق گذار سوسیالیسم که یک مرحله ی پیچیده در رهبری مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی برای محو چهار کلیت تحت رهبری حزب پیشتاز کمونیست انقلابی می باشد را چنین تبیین نمود:

"این سوسیالیسم اعلام تداوم انقلاب است، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا لازمه نقطه گذار برای محو کلیه تمایزات طبقاتی، کلیه روابط تولیدی که مبنای تمایزات طبقاتی است، کلیه مناسبات اجتماعی که منطبق بر آن روابط تولیدی است، و دگرگون کردن کلیه ایده‌هایی که منطبق بر آن روابط اجتماعی است. به علاوه مارکس با تاکید بر اینکه پرولتاریا فقط با رها کردن کل نوع بشر می‌تواند خود را رها کند، به شکل موجز و قدرتمندی جوهر این اهداف را بیان کرد." کارل مارکس

پرولتاریای انقلابی (کمونیستها) نماینده منافع طبقات فرو دست و بویزه طبقه کارگر می‌باشند و برای رسیدن به هدف نهایی (جهان کمونیسم که در آن ستم و استثمار انسان محو خواهد شد) جهت‌گیری استراتژیک (بوجود آوردن جهان کمونیستی بدون طبقه) خود را هرگز از یاد نمی‌برد.

«کمونیسم برای ما وضعیتی نیست که باید ایجاد شود، ایده آلی نیست که واقعیت باید خود را با آن تنظیم کند. ما آن جنبش واقعی را کمونیسم می‌نامیم که وضعیت کنونی را رفع کند. شرایط این جنبش از پیش داده‌های هم اکنون ناشی می‌شوند.» مارکس

اگر کمونیستهای انقلابی برای محو چهار کلیت، که عبارتند از 1- محو کلیه تمایزات طبقاتی، 2- کلیه روابط تولیدی که مبنای تمایزات طبقاتی است، 3- کلیه مناسبات اجتماعی که منطبق بر آن روابط تولیدی است، و 4- دگرگون کردن کلیه ایده‌هایی که منطبق بر آن روابط اجتماعی است، دست و پنجه نرم نمی‌کنند، مبارزه‌شان به خاطر کمونیسم نیست.

کمونیستها نیاز دارند که فعالیت کمونیستی در هر زمان مشخص از شرایط مشخص مبارزه طبقاتی را نه تنها بر مبنای مرزبندی‌های رادیکال و عمیق با راهکارهای سیاسی بورژوازی امپریالیستی که از طریق مهره‌های نفوذی

اش که مبلغ و پیشبرنده چنان سیاست های امپریالیستی هستند، به پیش برند، بلکه آگاهانه و با تکیه بر سنت مارکسیسم-لنینسم-مائوئیسم انقلابی با دیدگاه های رویزیونیسم و آپورتونیسم راست و "چپ" که ناقل سیاست بورژوازی می باشند خط کشی قاطع داشته باشند.

برای کمونیستها اصول فوق الذکر به عنوان الفبای اولیه مارکسیسم انقلابی قرار بوده که روشن باشد! اما در خلال طی نمودن این مسیر، زمانی فرا می رسد که در "تند پیچ ها و چرخش های اساسی" در مبارزه طبقاتی، الفبای اولیه مارکسیسم به خاطر "انطباق خود با رویدادهای روز" به زیر پا گذاشته می شود. به عبارت دیگر در مقابل «هر مسئله ای که تا حدی "تازگی" داشته باشد و هر تغییری در حوادث که کمی غیر منتظره و پیش بینی نشده باشد، ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویزیونیسم خواهد گردید.» (لنین: مارکسیسم و رویزیونیسم) "تعیین خط مشی از واقعه ای تا واقعه دیگر، انطباق خود با حوادث و رویدادهای روز و با تغییرات وارده در جزئیات سیاسی (خرده سیاست ها)، فراموش کردن منافع حیاتی پرولتاریا و جنبه های بنیادی کل نظام سرمایه داری و کل تحول سرمایه داری، فدا کردن این منافع حیاتی در مقابل مزایای واقعی یا فرضی لحظه ای، چنین است سیاست رویزیونیسم." (لنین همان جا).

با تعمیق مبارزه طبقاتی و گسترش حاد آن، دو طرف اصلی متخاصم در این نبرد یعنی پرولتاریای انقلابی و بورژوازی، بر مبنای منافع طبقاتی کاملاً متضاد حرکت ها و مواضع و تحلیل های سیاسی یکدیگر را در اطاق های فکری شان زیر ذره بین سیاسی خود می گذارند. هر یک از دو قطب این تخاصم بیش از پیش یکدیگر را زیر ذره بین می گذارند، توجه ویژه ای به حرکات سیاسی یکدیگر می کنند، و برای مقابله با یکدیگر به خاطر رهبری توده ها سیاست های شان را اتخاذ می کنند.

ما کمونیستها نیاز داریم که یک لحظه این فکر را به خود راه ندهیم که روشنفکران و تئوریسین های بورژوازی (از جمله روشنفکران و تئوریسین های بورژوازی امپریالیستی) از تحلیل صحیح و همه جانبه لنین در مورد «اجتناب ناپذیر بودن رویزیونیسم که معلول ریشه های طبقاتی آن در جامعه معاصر» سرمایه داری امپریالیستی می باشد، و اینکه لنین رویزیونیسم را یک پدیده بین المللی می داند، مطلع نیستند و یا از آن بی خبرند، و آنرا در محاسبات و ارائه راه کارهای خود برای نفوذ در جنبش کمونیسم انقلابی و به بیراهه کشاندن آن در نظر نمی گیرند!

چرا کمونیستها و چپ رادیکال انقلابی نیاز دارند استراتژی "نظم نوین جهانی" امپریالیسم آمریکا را در تحلیل خود از شرایط مشخص کنونی و ارتباط آن با آلترناتیو سازی هایش را در نظر گیرند؟!

یک درک پایه ای از استراتژی نوین دولت امپریال آمریکا و ارتباط آن با آلترناتیو سازی های امپریالیسم جهانی!

جنگ و تهاجمات نظامی امپریالیسم آمریکا و دول متحد امپریالیستی اروپائی اش که علیه جهان راه انداخته ماهیت امپریالیستی آنرا بخوبی نشان میدهد. تهاجمات نظامی که تحت عنوان "دخالت بشر دوستانه" دائماً در توپخانه تبلیغاتی رسانه های امپریالیستی برای ایجاد توهم و تحمیق بشریت زحمتکش تحت ستم و استثمار جهان برای وقت خریدن در اجرای "نظم نوین" انجام می شود، دقیقاً به خاطر تحکیم و گسترش یک امپراطوری نوین جهانی بی رقیب و بی بدیل است. شرایطی که بعد از مرگ مائو و احیای سرمایه داری در چین سوسیالیست و همچنین فروپاشی ابر قدرت سوسیال امپریالیسم شوروی بوجود آمد (پایان اتحاد جماهیر شوروی به مثابه یک کشور در اوایل دهه 1990 اتفاق افتاد. یعنی 30 سال پس از اینکه سوسیالیسم در آنجا سرنگون شده و سرمایه داری احیا شده بود (دهه 1950). از آن زمان اتحاد شوروی آنطور که مائوتسه دون بدرستی گفت، تبدیل به یک کشور سوسیال امپریالیستی شد.)، خلعی را بوجود آورد که امپریالیسم آمریکا برای بوجود آوردن یک امپراطوری

بی رقیب اقتصادی، سیاسی و نظامی در سراسر دنیا دکتترین نوینی را تدوین نماید. چنان دکتترینی همچنان در تلاش است امپراطوری نوینی به خاطر الزامات و محدودیت ها بر خاطر افول قدرت اقتصادی و سیاسی بر پایه رفع محدودیت ها و نهادهای بین المللی که دولت آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم خودش بر جهان تحمیل نمود را از سر راهش بردارد. دکتترین نظم نوین آمریکا چنان قراردادها و نهادهایی را، مانع از اعمال هژمونی و سلطه بی چون چرایش در جهان می بیند. به عنوان مثال دولت امپریال آمریکا دیگر حاضر نیست که به قرارداد ژنو در مورد اسرای جنگی (زندان ابوغریب و بخصوص زندان گوانتامو) تن دهد. اسرای جنگی افغانستان و جنگ "علیه تروریسم" را شکنجه می کند (تحت توجیه هات امپریالیستی که شکنجه ها باعث شده است که اطلاعات ذینفعی برای مبارزه با "تروریسم"، دستگیری سران القاعده و حتی محل اختفای بن لادن را در اختیارمان گذارد)، و بدون محاکمه و بدون آشکار کردن اسامی، از زندانیان نگهداری می کند. دولت آمریکا حاضر نیست اجازه دهد که "کنوانسیون سلاح های بیولوژیک و شیمیائی" در مقابل تهیه و تولید سلاح های بیولوژیک و شیمیائی کشتار دسته جمعی آمریکا مانع ایجاد کند. این در حالیست که اصرار می کند از آزادی عمل کامل در پیشبرد این کنوانسیون در مورد بقیه کشورهای جهان (مثلاً در مورد دولت دولت صدام و بشار اسد در سوریه) برخوردار باشد.

طبق چنان "نظم نوین جهانی" ای همه جهان به غیر از آمریکا استقلال محدود خواهند داشت. و برخی از کشورها بنا به تشخیص آمریکا کاملاً استقلالشان را از دست خواهند داد. و دولت آمریکا به عنوان امپراطور و ابر قدرت بی چون و چرای دنیا باید از حق مداخله ی نامحدود در امور دولتهای دیگر برخوردار باشد. دولت بوش این را کاملاً بی پرده، اعلام می نمود و دولت اباما همان را با ظاهری فریبنده ی "دخالت بشر دوستانه" برای دخالت مستقیم در مورد لیبی و سوریه به پیش گذاشت. اما واقعیت این است که هر دوی این سخنگویان هیئت حاکمه

آمریکا با اتکا به دروغ‌هایی که دائماً در بلندگوهای تبلیغاتی‌اش (صدای آمریکا، رادیو فردا، واشنگتن پست و نیویورک تایمز و غیره) تکرار می‌شود چنین حق مداخله گرایانه جهان گستر برای سلطه امپراطور نوین با اتکا به قدرت ماشین نظامی برتر، مجهز و عظیم خویش را به پیش می‌برد.

در عین حال ماشین نظامی جهانی‌ای که به راه انداخته، تضادهای بسیار خطرناکی را در دلش پرورانده است. تنش‌ها و بی‌ثباتی رژیم‌های متزلزل و از هم گسیخته در کل آسیا و آفریقای شمالی را آنچنان حاد و متزلزل‌تر ساخت، که فرصت سرنگون شدن برخی از متحدین دولت آمریکا را در تونس و مصر و لیبی و سوریه (آنچه که به "بهار عربی" معروف گشته است) را بدست فرودستان ستم کش و استثمار شده بوجود آورد و فرجام دولت‌های ارتجاعی متحدش همچون ترکیه و بحرین همچنان نامشخص است. آتشفشان‌های مقاومت و مبارزه زحمتکشان در چهار سوی کشورهای مختلف شعله‌ورتر خواهد شد و بیشک رژیم‌های مرتجع پوسیده را همچنان سرنگون خواهد ساخت.

عقب‌نشینی کوتاه مدت دولت آمریکا در "تجاوز نظامی محدود" به سوریه به یک مفهوم واقعی بیانگر رشد تضاد حاد در جناح‌های مختلف هیئت حاکمه آمریکا بر سر چگونگی پیشبرد "نظم نوین" جهانی امپراطوری‌اش است. از طرف دیگر افکار عمومی اکثریت اقشار متوسط و بخصوص طبقه کارگر آمریکا همچنان در مخالفت با "حمله نظامی محدود" هوایی و دریایی دولت قرار دارد. و به یک مفهوم واقعی اکثریت مردم آمریکا (گروه‌های حکومت‌شونده اجتماعی شرکت‌کننده در مناسبات تولیدی سرمایه‌داری-امپریالیستی با منافع طبقاتی متضاد) به سادگی به احکام حکومت‌کنندگان امپریالیست خودی اطمینان نمی‌کنند و در مقابل آن بطور نسبی از خود عکس‌العمل، گذشته از دلایل صحیح یا ناصحیح شان در سرپیچی از آن احکام (اکثراً به دلایل ناصحیح و تنگ‌نظرانه ناسیونالیستی)، نشان می‌دهند. افکار عمومی اکثریت بشریت ستمکش و استثمار شونده تحت نظام سرمایه‌داری-

امپریالیستی، به مثابه یک ابر قدرت جهان در مقابل ابر قدرت آمریکا، در جای جای جهان در تقابل با چنان نظم نوینی قرار دارد. امپراطوری یعنی این. یعنی شبکه استثمار و غارت جهانی. نظم نوین امپریالیسم آمریکا یعنی گسترش شاخکها و شبکه استثمار و غارت جهانی!

هژمونی طلبی و جهان گستری امپریالیسم آمریکا، اتحاد اش با دولت های امپریالیستی اروپا، ژاپن، چین و روسیه را بسیار متزلزل کرده است. قدرت های امپریالیستی دیگر (اروپا، چین، روسیه و ژاپن) را مجبور کرده است که جلوی بایستند و برای منافع امپریالیستی خود تلاش کنند.

نظم نوین و جاسوسی عظیم از همه: "قیمت یک ابر قدرت بودن"

"در آینده، شکست یک ابر قدرت و یا به یک ابر قدرت تبدیل شدن بر اساس قدرت برنامه های گشودن رمز (کریپت آنالیتیک پروگرام = هنر و علم تجزیه و تحلیل سیستم های اطلاعاتی به منظور مطالعه جنبه های پنهان سیستم) می باشد." و "این قیمتی است که آمریکا به خاطر دسترسی نامحدود به و استفاده از فضای مجازی پذیرا شده است." (مجله تایمز - به نقل از سند منتشر شده ی سال 2007 آژانس امنیت ملی آمریکا یا ان. اس. ای.)

اما آمریکا بر مبنای تحمیل چنان نظم نوینی، برنامه و سیاست جاسوسی جهان گستر و تحت مراقبت قرار دادن مکالمه ها و مکاتبات شهروندان و حتی سران دولت های رقیب امپریالیستی اروپایی خویش را به پیش می برد. این گفته ادوارد اسنودن را نباید فراموش کرد: "من نمی خواهم در یک جامعه زندگی کنم که این نوع از

چیزها(جاسوسی تمامی شهروندان بوسیله دولت) در آن اتفاق می افتد". وی افزود: "تنها انگیزه من این است که به اطلاع عموم مردم برسانم، تحت نام آنها چه و بر ضد منافع آنها چه انجام می شود."

در آوریل ۲۰۱۰، ویکی لیکس ویدئویی را از حادثه حملات هوایی ۲۰۰۷ عراق منتشر کرد که در آن افراد غیرنظامی عراقی و خبرنگاران توسط نیروهای آمریکایی کشته می شوند. در جولای همان سال، ویکی لیکس اسناد محرمانه جنگ افغانستان را که حاوی بیش از ۷۶،۹۰۰ سند در مورد جنگ بود را منتشر کرد. در ماه اکتبر، گروه ویکی لیکس بسته‌ای حاوی ۴۰۰،۰۰۰ سند محرمانه دیگر که گفته می‌شد مربوط به جنگ عراق می باشد را با هماهنگی با چندین انتشاراتی بزرگ، منتشر کرد. در نوامبر ۲۰۱۰، ویکی لیکس پخش و انتشار علنی اسناد سری و محرمانه سیاست‌های خارجی دولت امپریالیستی آمریکا در قالب افشای اسناد دیپلماتیک دولت آمریکا را آغاز کرد.

ویکی لیکس سازمانی متشکل از گروه‌هایی با هدف واحد در سراسر جهان است که توسط **جولیان آسانژ**، یکی از طرفداران آزادی اطلاعات که زمانی هکر بوده، بنیانگذاری شده است.

بردلی میننگ که یک سرباز آمریکایی است در سال ۲۰۱۰ به اتهام در اختیار قرار دادن اطلاعات طبقه بندی شده به سایت ویکی لیکس(از جمله جنایات جنگی نیروی هوایی آمریکا در عراق که ویدیو کشتن مردم غیر نظامی را در اختیار ویکی لیکس قرار داد) در ماه مه سال ۲۰۱۰ و هنگام خدمت ارتش، در عراق بازداشت شد.

ادوارد جوزف اسنودن(به انگلیسی Edward Joseph Snowden) پیمانکار فنی و افشاگر و **لو دهنده** بزرگترین مسائل جاسوسی و اطلاعاتی در تاریخ آمریکا، کارمند سابق سازمان جاسوسی مرکزی آمریکا(سازمان سیا) است که به عنوان پیمانکار برای آژانس امنیت ملی کار می‌کرد. اسنودن در ژوئن ۲۰۱۳ اطلاعات طبقه

بندی شده‌ای از برنامه‌های فوق سری "ان اس ای" از جمله برنامه شنود "پریزم" را به گاردین و واشینگتن پست لو داد.

در تاریخ 5 ژوئن، مقاله ای در روزنامه بریتانیایی گاردین توسط گلن گرینولد نشان داد که اف بی آی و آژانس امنیت ملی (NSA) با استفاده از قانون پترویت طبق حکم مخفی از شرکت تلفنی و رایزون، یکی از بزرگترین شبکه تلفن دستی کشور آمریکا خواست که اطلاعات هر مکالمه تلفنی که وارد سیستم آن شده و در آینده نیز خواهد شد را در اختیار آنها بگذارد.

این تازه نوک کوه یخ بود. در زمانی که اطلاعات جدیدی در شرف بیرون آمدن بود، نیویورک تایمز نوشت: "دلایل زیادی وجود دارد که دولت فدرال آمریکا هر ذره از اطلاعات در مورد تلفن هر شهروند آمریکایی بجز کلماتی که در واقع در آن تماس ها رد و بدل شده، را جمع آوری کرده است." هر روز اطلاعات و موضوعات جدید بیشتری در حال بیرون آمدن و روشن شدن است. اسناد دولتی ان اس ای (NSA) گفته است که داده ها (اطلاعات) "به طور مستقیم از سرورهای این ارائه دهندگان خدمات در آمریکا: مایکروسافت، یاهو، گوگل، فیس بوک، پالتاک، امریکن آن لاین (AOL)، اسکایپ، یوتیوب و اپل" جمع آوری شده است. مقالات دیگری در روزنامه گاردین و واشینگتن پست فاش ساختند که این شامل تاریخ جستجوی های اینترنتی مردم و همچنین محتوای ایمیل، انتقال فایل، و چت های زنده نیز می باشد.

و گاردین گزارش داد که **یک صد میلیارد قطعه اطلاعاتی** از شبکه های کامپیوتر ایالات متحده در یک دوره 30 روزه که در ماه مارس امسال (2013) پایان یافت از مردم در کشورهای دیگر در سراسر جهان جمع آوری شدند، که باعث فوران خشم در اروپا و نقاط دیگر جهان گردید.

دولت آمریکا مشغول دروغ گفتن در مورد تمام این موارد است. در تاریخ 12 مارس، از جیمز کلیپر، مدیر اطلاعات ملی، در یک جلسه کنگره پرسیده شد که آیا آژانس امنیت ملی به جمع آوری "میلیون ها یا صدها میلیون نوع داده و اطلاعات از شهروندان آمریکایی است." او پاسخ داد: "نه آقا." سپس او اضافه کرد: چنین چیزی را "نه خواسته."

ظهور چنان مطالبی که توسط ادوارد اسنودن یک پیمانکار سابق سازمان سیا که شجاعانه جلو آمد و به ضربه ی سوت(لو دادن) افشای جنایات ارتكابی دولت آمریکا، را به صدا در آورد. او به گلن گرینوالد، گفت: "من واقعاً می خواهم توجه به این اسناد و این بحث متمرکز شود و من امیدوارم که در این میان شهروندان در سراسر جهان توجه شان به این جلب شود که ما در چه نوعی از جهان می خواهیم زندگی کنیم."

کاملاً روشن است که منظور اسنودن زندگی تحت یک امپراطوری استبدادی و قلدر تحمیلی از طرف هیئت حاکمه آمریکا بر جهان است.

این رسوایی در حالی تکامل می یابد که سوت زنان(افشاگندگانی همچون آسانژ، منینگ و اسنودن و غیره) و خبرنگاران توسط دولت دادگاهی می شوند. دولت آمریکا برادلی منینگ را بخاطر افشای جنایات جنگی دولت امپریالیسم آمریکا محاکمه و دادگاهی کرده است. او با ما به عنوان سخنگوی هیئت حاکمه آمریکا حق خود را محفوظ می دارد که در هر نقطه ای از جهان به کشتن هر کسی که او تصمیم می گیرد، اقدام کند(ظاهراً به واسطه اطمینان از اینکه گویا این کار اخلاقی و خوب است، چون او باراک اواما است و نه جورج دبلیو بوش). دولت آمریکا در حال شکنجه و تغذیه اجباری زندانیان اعتصابی که به طور غیرقانونی بازداشت شده در گوانتانامو، می باشد. و اعتصاب غذایی در زندان های کالیفرنیا(که بیش از 60 درصد از ساکنین آن را سیاه پوستان و لاتین تبارها تشکیل می دهد) علیه شکنجه های روانی مخرب سلول انفرادی درازمدت جریان دارد.

کلیت چنین نظارت جاسوسانه ای فقط شامل نظارت بر افکار و اعمال همه (که واقعاً وحشتناک است) نیست، بلکه در مورد کنترل فعالیت، ارتباطات و نوع تفکر همه و هر کس است. این یعنی کنترل و اعمال کامل قدرت (دولت توتالیرین!) به همه پائینی ها (شهروندان) در جای جای جهان در هر لحظه است.

اما جاسوسی (استراق سمع) تنها شامل کنترل فعالیت پائینی ها نمی شود. بلکه فراتر از آن شامل تحت کنترل قرار دادن مکالمات تلفنی رهبران سیاسی و نظامی و نیز "رهبران جهان" (رئیس جمهورها و نخست وزیران) 35 کشور اروپای غربی (از جمله آلمان و فرانسه) و آمریکای لاتین شمالی که شامل 200 شماره تلفن است، از اکتبر سال 2006 توسط آژانس امنیت ملی آمریکا نیز می باشد.

بنابر این تمام این نظارت و جاسوسی ها نه تنها غیر اخلاقی و نامشروع است، بلکه در کلیت آن غیر قانونی است. این واقعیت که تنها چند نفر معدود در کنگره آمریکا هستند که قصد داشتند به آن نظارت اعتراض کنند، و به همین ترتیب بسیاری از کسانی که با توسل به "خشتم صالح" حملات مذبوحانه ای به کسانی که آن مسائل را لو دادند ساخته اند، بیشتر نشان می دهد که تقریباً همه در سطح بالای مقامات دولتی یعنی اکثریت هیئت حاکمه آمریکا در واقع برایشان امری مسجل است که این جامعه چیست و برای کدام منافع اساسی طبقاتی حکم می دهد و سیاست تبیین می کند، و واقعاً در زیر تمام وعده های "دموکراسی برای همه"، یک دیکتاتوری بورژوائی خشن بر همه و هر کس اعمال می شود.

این سیستم بورژوازی امپریالیستی مردم را می کشد، حتی شهروندان آمریکا، به همین سادگی که رئیس جمهور چنان گفته است. این یعنی اعمال همان استبداد و دیکتاتوری که تحت نام دموکراسی و مبارزه با "تروریسم" در آمریکا و جهان از بلند گوها و رسانه هایشان دائماً تبلیغ می گردد! اما با این وجود نه تنها شهروندان ایالات متحده بلکه ستمدیدگان و استثمارشوندگان سراسر جهان را به سادگی به اظهار نظر بر صحبت ها و مواضع

رئیس جمهور دولت امریکا کشانده است، به این مفهوم که بیش از پیش مردم آمریکا و ستمدیدگان و استثمارشوندگان سراسر جهان به مسائل و زندگی سیاسی روی آورده اند و بر تمامی راهکارهای سیاسی و مسائلی که با زندگی روزمره و آینده شان ارتباط دارد ولی قبلاً به سادگی از کنار اش می گذشتند، به اظهار نظر کشانده است. در تقابل با سیستم جاسوسی و ضد اطلاعاتی امپراطوری جهان گستر انقیادگرایانه اش افرادی همچون جولیان آسانز، بردلی مینینگ و اسنودن وارد عرصه کلان سیاسی شدند. هیئت حاکمه آمریکا با تمام مهر و موم، و چفت و قفلی که برای کنترل سیستم جاسوسی اش علیه تمامی شهروندان ستمدیده دنیا با صرف بیلیون ها دلاری که نموده است، با محدودیت هایی که قبلاً برایش غیر قابل انتظار بود مواجه گشته است.

مقاله ای در نیویورک تایمز (6 سپتامبر، 2013)، با عنوان "ان. اس. ای. - آژانس امنیت ملی - قادر به بی اثر کردن حراست حفظ حریم خصوصی می باشد،" مسائل بیشتری را آشکار می کند در مورد اینکه با چه تهاجم مذبحخانه ای دولت آمریکا ارتباطات خصوصی صدها میلیون نفر از مردم در ایالات متحده آمریکا و میلیاردها نفر در سراسر جهان تحت جاسوسی قرار می دهد.

این مسائل توسط ادوارد اسنودن آشکار ساخته شده است و نشان می دهد که بر فراز بودجه عظیم میلیاردها و میلیاردها دلار، آژانس امنیت ملی (ان. اس. ای.) میلیاردها دلار به خاطر "لایبگری" (برخی از شرکت های اینترنتی این توصیف را به عنوان قلدری ان. اس. ای. توصیف کرده اند) برای وضع قوانین و مقرراتی که دست آن سازمان را برای هک کردن آنچه که مردم تا کنون فرض می کردند و مطمئن بودند که ارتباطات امن و محرمانه ایمیل با پزشک خود، بانک خود، و یا همکاران حرفه ای خود دارند، باز گذارد.

این شامل توانایی هک و دسترسی آن سازمان به سوابق پزشکی محرمانه هر کس در هر لحظه واقعی است، که دقیقاً وضعیتی را به یاد می آورد که چگونه در تظاهرات ضد جنگ در دهه 1970، دولت آمریکا قفل در دفتر

روانپزشک معروف ضد جنگ دانیل ایزبرگ را برای دسترسی به اطلاعات او شکست، تنها به خاطر آنکه به ترور شخصیتی و یا با توسل به باج خواهی از او که داشت اطلاعات مربوط به جنایات آمریکا در ویتنام و تاثیر آن بر مردم آمریکا را افشا می کرد. در حال حاضر نیز دولت آمریکا در حال انجام این کار علیه همه و هر کس است و هیچ نگرانی ای در مورد این که سر بزنگاه و در عمل گرفتار شود، ندارد.

جمهوری اسلامی ایران و نظم نوین جهانی آمریکا

امپریالیسم آمریکا از آغاز عملی نمودن دکترین نظم نوین جهانی، دولت جمهوری اسلامی ایران را یکی از سه "محور شرارت" اعلام کرد. جرج دبلیو بوش رئیس جمهور سابق آمریکا در 29 ژانویه 2003 (9 بهمن 1382) در سخنرانی خود در کنگره آمریکا علت آنرا "حمایت از تروریسم" و تلاش رژیم جمهوری اسلامی "برای دستیابی به سلاح های کشتار جمعی" و همچنین "مسیر تلاش های ایران برای ساخت بمب اتم" بیان کرد. و دو گزینه حمله نظامی و دیپلماسی (مذاکره) را در تنش های فزاینده با جمهوری اسلامی در تقابل با ایران قرار داد.

از سال 2006 تنش های جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی به چنان مرحله ای رسید که دولت آمریکا با دول امپریالیستی متحد اروپائی اش از طریق شورای امنیت سازمان ملل، قطعنامه 1737 را تصویب نمود، که در آن فعالیت های تجاری، مالی، صنایع موشکی و هسته ای جمهوری اسلامی مورد هدف و تحریم قرار گرفت. این قطعنامه نخستین سند بین المللی حقوقی بود که فعالیت های هسته ای ایران را به عنوان تهدیدی علیه صلح و ثبات منطقه ای معرفی می کرد.

دولت آمریکا ابتدا تحریم سرمایه گذاری در صنعت نفت، گاز و پتروشیمی، صادرات فرآورده های نفتی تصفیه شده، و معاملات کسب و کار با سپاه پاسداران را هدف قرار داد. این تحریم ها به بخش بانکداری و معاملات بیمه (از جمله با بانک مرکزی ایران)، حمل و نقل، گسترش و صادرات مواد شیمیایی مربوط به داروسازی به ایران مرتبط با خدمات پزشکی تحت عنوان "استفاده های دوگانه در ساختن بمب اتم!" گسترش داده شد.

از سال 2007 تا 2013، تحریم عوارض جدی خود را نه تنها بر اقتصاد بحران زده دولت جمهوری اسلامی گذارد، بلکه مهمتر از آن زندگی بخش فرودست و زحمتکش مردم ایران را نیز مورد هدف خویش قرار داد. دو لبه گازانبر بحران اقتصادی و تورم بیش از 40 درصدی به خاطر ساختار وابسته به نظام سرمایه داری-امپریالیسم جهانی جمهوری اسلامی به همراه تحریم های امپریالیسم آمریکا و دولت امپریالیستی اروپا در یک جهت قرار گرفت و نوک مهلک اش بطور یک سو به عنوان لشکری متحد از ارتش بورژوازی و نظام سرمایه داری-امپریالیستی، جنگ و تهاجم مشترک همه جانبه ای را بر وضعیت معاش (کار مزدی) و سفره کارگران و زحمتکشان ایران و از جمله اقشار فراموش و به حاشیه پرت شده (زاغه نشینان) بر پا نمودند. استثمار اردوی کارگران زحمتکش را برای بدست آوردن مافوق سود افزایش دادند و سفره آنان را تهی تر و حقیرتر نمودند، هر گونه صدای اعتراض و حرکت کارگرانی که مزدشان ماه ها پرداخت نمی شود با سرکوب، زندان، شکنجه و دادگاه های فرمایشی پاسخ می گیرد. انتخاب مقام امنیتی علی ربیعی (معروف به عباد) به عنوان وزیر کار، تعاون و رفاه دولت روحانی دقیقاً برای باز گذاردن دست سرمایه داران بومی و خارجی در استثمار طبقه کارگر، مقابله و سرکوب جنبش کارگری است که همچون آتشی در زیر خاکستر گذاخته گر می گردد، و شورش ها و اعتصابات نوینی را برای احقاق حقوق خود نوید می دهد!

چه اتفاقی دارد می افتد؟

رژیم جمهوری اسلامی ایران ظرف ماه های اخیر (و همچنین در ماه های آینده) بویژه با انتخاب حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور، بار دیگر سر فصل خبرها شده است، اما بحث های زیادی وجود دارد که سال 2013 سال تصمیم گیری نهایی در مورد تعیین تکلیف "ایران" خواهد بود؛ اینکه آیا بین امپریالیسم آمریکا و متحدین اش در اروپا از یک سو و جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر یک معامله انجام خواهد شد که طبق آن توقف و یا محدود کردن برنامه غنی سازی هسته ای ایران را در پی خواهد داشت، و یا اینکه آیا امپریالیسم امریکا، اسرائیل و سایر قدرت های بزرگ امپریالیستی به ایران حمله کنند، به طور عمومی مورد بحث است.

"در سال 2013، شاید ظرف چند ماه آینده، رئیس جمهور "اوباما" با یک بحران در مورد ایران مواجه خواهد شد. او قاطعانه زندگی در کنار یک ایران مسلح به سلاح هسته ای تحت یک سیاست به سبک جنگ سرد مهار کننده را رد کرد،" فرید زکریا متفکر امپریالیستی " می نویسد: این بدان معناست که یا ایران به خواسته های ایالات متحده تسلیم خواهد شد یا ایالات متحده وارد جنگ با ایران خواهد شد. از آنجا که گزینه اول بسیار بعید و گزینه دوم بسیار غیر جذاب است، دولت اوباما نیاز به پیدا کردن یک راه حل مبتنی بر مذاکره را دارد. و این باز هم بدان معناست که با استفاده از چماق و هویج، یا آنچه که اغلب به نام دیپلماسی اجباری می شناسند، برای دستیابی به یک معامله که واشنگتن و تهران می توانند به آن تن دهند... در غیر این صورت 2013 سالی خواهد بود که ما باید یک ایران هسته ای را بپذیریم و یا به جنگ با آن برویم". (روزنامه تایم آمریکا: "سالی که ما با ایران باید تصفیه حساب کنیم." 21 ژانویه 2013). ("The Year We Reckon With Iran" January 21, 2013, TIME)

به طور خلاصه، تحریم های شدید امپریالیستی به عنوان آلترناتیو دایه مهربانتر از مادر، نرم و ظریفتر در مقابل جنگ امپریالیستی ترویج و تبلیغ شده و می شود. و شاید برخی از مردم آمریکا که به اوباما رای دادند، و برخی از غیر آمریکائی ها(همچنین عده زیادی از مردم داخل کشور) که اوباما را ترجیح دادند، به این دلیل بود که متوهمانه فکر می کردند گزینش او به عنوان رئیس جمهوری کشور احتمال کمتری برای شروع یک جنگ با ایران نسبت به میت رامنی دارد. گویا "نیات حسنه" یا وعده و وعیدهای دوران انتخاباتی فرد رئیس جمهور امپریالیسم آمریکا همچون اوباما، می تواند در تضاد با منافع استراتژیک جهانی امپریالیسم آمریکا باشد! که اصلاً چنین نیست.

تشدید و سفت و سخت نمودن تحریم ها شکلی از جنگ در برابر کل جمعیت و بخصوص کارگران زحمتکش و زاغه نشینان فراموش و به حاشیه جامعه پرت شده ی ایران و دیگر کشورهای جهان می باشد و در حقیقت یک سلاح کشتار جمعی است که در حال حاضر درد و رنج عظیم و مرگباری بر قشر فرودست و زحمتکش و تا حدود زیادی قشر متوسط ایران تحمیل نموده است. بنا بر این هیئت حاکمه امپریالیسم آمریکا و اوباما به عنوان سخنگوی آن به معنای واقعی کلمه باعث قتل نوزادان و دیگر بخش های آسیب پذیر از جمعیت شده اند، اما این واقعیت به ندرت توسط هواداران و طرفداران امپراطور یا همان رسانه های امپریالیستی آمریکا و اروپا ذکر می شود.

در یکی از ستون ها در جناح راستی روزنامه وال استریت جورنال استدلال شده است که تحریم ها "ابزاری به منظور فروپاشی رژیم است". ("تحریم ها ی ایران چه می تواند و نمی تواند انجام دهد"، امانوئل اوتولینگی، 24

جولای، 2012)، ("What Iran Sanctions Can and Can't Do," Emanuele Ottolenghi, July 24, 2012)

(2012)

هدف دیگر آن(تحریم ها) این است که دشمن (رژیم جمهوری اسلامی) را تا زمان به راه انداختن جنگ(حمله نظامی) نرم و خورد نمایند که زودتر تسلیم شود و یا اگر امپریالیستها آن(حمله نظامی) را لازم تشخیص بدهند، راحت تر جنگ را ببازد. نرم و خورد کردن(در کنار گزینه حمله نظامی و تغییر رژیم=رژیم چنج) به این مفهوم که هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را وادار به تسلیم، تغییر رفتار و فرمانبرداری از امپریالیسم آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی غربی("بازیگران مسئول!") نماید. بنابراین نباید تحت هیچ شرایطی تمامی این گزینه ها را برای تغییر رفتار جمهوری اسلامی(کوتاه آمدن از سیاست "افزایش تنش با ایالات متحده آمریکا" و دست برداشتن از سد جلو راه پیشبرد سیاست(دکترین) نظم نوین جهانی امپریالیسم آمریکا شدن)، را نادیده گرفته و به آن کم بها داد. البته این به مفهوم مستقل بودن رژیم جمهوری اسلامی از نظام جهانی سرمایه داری-امپریالیستی نباید تعبیر شود، بلکه محتوای اینکه رژیم جمهوری اسلامی به مانعی در مقابل پیشبرد امپراطوری دولت آمریکا تبدیل شدن را در زمینه ایجاد موانع گوناگون -یعنی سیاست حکومت ج.ا. در تقویت تروریسم در لبنان، فلسطین(حماس) عراق وسوریه- برای مخالفت با حمله نظامی و یا تغییر رفتار حاکمیت جمهوری اسلامی حول "محور شرارت" خواندن آن از زمان ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش، باید در نظر گرفت.

تحریم یا جنگ = تجاوزگری امپریالیستی

از دید پرولتاریا هم جنگ امپریالیستی، هم تحریم های امپریالیستی و هم "دیپلماسی" امپریالیستی چیزی به غیر از اشکال مختلف تجاوز امپریالیستی نمی باشند. هیچ یک از آنها اخلاقی، یا عادلانه نیستند.

دیپلماسی امپریالیسم یعنی تنفسی برای تیز کردن ساطور قصابی علیه ملل و طبقه ستم دیده و استثمار شونده جهان. در نتیجه مفهوم عمیق مذاکره و یا جنگ عبارت است از: همزمان پیش بردن دو رویکرد اساسی امپریالیسم برای تغییر رژیم و یا تغییر رفتار رژیم جمهوری اسلامی!

از همین منظر (دو رویکرد تغییر رژیم یا تغییر رفتار رژیم جمهوری اسلامی توسط سیستم امپریالیسم جهانی) ما نیاز داریم که به آلترناتیوسازی نظام جهانی سرمایه داری-امپریالیستی برخورد کنیم. به این مفهوم که به دلیل همان دو رویکرد (گزینه) امپریالیستی باید به مسئله به خط کردن بخشی از "آپوزیسیون" راست پرداخت و به ورای عمیقترین سطح محتوای سیاسی آن رفت.

غنی سازی برای ساختن بمب اتم جنبش انقلابی مردم و بویژه طبقه کارگر

انقلابی (پرولتاریا) به رهبری حزب پیشتاز طبقه کارگر، یا غنی سازی اورانیوم توسط رژیم جمهوری اسلامی!

کدامین حق مسلم ماست!؟

کسب مشروعیت در نظام جهانی سرمایه داری از سوی جمهوری اسلامی!

سیستم جهانی سرمایه داری-امپریالیستی به رهبری آمریکا در شرایط کنونی، رژیم جمهوری اسلامی را بهترین گزینه و آلترناتیو حکومتی در ایران برای مقاصد استراتژیک خود در جهان و منطقه خاورمیانه می بیند.

جمهوری اسلامی در میان طبقه کارگر و زاغه نشینان به حاشیه پرت شده ای که اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می دهد از مشروعیت برخوردار نمی باشد.

چرا!!؟

واقعیت این است که حکومت جمهوری اسلامی بطور اساسی مشروعیت خویش را در میان توده های فرودست تحت ستم و استثمار شونده بویژه پرولتاریا(طبقه کارگر انقلابی) در انتخابات سال 88 پیش از دست داده است. حکومتی که بعد از پایان جنگ ارتجاعی بین دو حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی و عراق(بخصوص بعد از قتل عام زندانیان سیاسی سال 67) درهای اقتصادی را برای دوران "بازسازی" گشود و در دولت خاتمی آنرا همچنان به پیش برد. بر خلاف دیدگاه های غالب و رایج بر بخش زیادی از جنبش منتسب به جنبش کمونیستی ایران، کارگران صنعت نفت یگانه کارگرانی که مورد استثمار دول امپریالیستی متحد جمهوری اسلامی قرار دارند، نبوده و نیستند. بلکه بخش عظیمی از طبقه کارگر ایران در صناعی به غیر از صنعت نفت که بعد از دوران پایان جنگ ایران و عراق با مشارکت شرکت ها یا کنوپراسیون های معظم امپریالیستی در صناعی همچون صنعت معادن(ایران مقام یازدهم را در منابع زیر زمینی مس در جهان دارا می باشد)، صنعت خودروسازی و صنایع مرتبط با آن همچون شرکت های تایر سازی، تراشکاری، قطعه سازی، ریخته گری؛ و دیگر صنایع از جمله صنایع فولاد، داروسازی، آجرسازی و بلوک سازی، سیمان و صنایع مواد غذایی، شرکت داشتند(و همچنان دارند) در روابط تولیدی سرمایه داری و تولید ثروت و ارزش اضافی به شدیدترین وجه ممکن استثمار شده و می شوند. هر گونه اغماض در مورد دیدن بخش کارگران غیر نفتی از طرف جنبش کمونیستی ایران یک اشتباه فاحش و جبران ناپذیر است.

واقعیت غیر قابل انکار دیگر این است که جمهوری اسلامی از بدو تولدش و خاصه در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی امنیت سرمایه مالی شرکت های کلان امپریالیستی متشکل در هیئت حاکمه کشورهای امپریالیستی را با پشتوانه فرامین صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی(به عنوان مثال

پروژه های کشاورزی صنعتی در دشت مغان و نیشکر اهواز و همچنین سد سازه های عظیم با وامهای بانک جهانی) برای غارت منابع طبیعی و استثمار طبقه کارگری که با قراردادهای سفید، تعویق پرداخت مزد و دستمزد ناچیز ارزش اضافی تولید شده اش به خان یغمای سرمایه داران حکومت داخلی و خارجی تبدیل گشت، بیش از پیش تامین نمود و می نماید. رژیم جمهوری اسلامی به عنوان مجری حلقه به گوش برنامه های این سازمان های مذکور را سازمان داده است و دولت حسن روحانی بر آن است تا کلیه محدودیت های قبلی و کنونی را برای اجرای برنامه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را بخصوص در یک سازش آشکار با هیئت حاکمه امپریالیست آمریکا از بین برده و آنرا بیش از پیش عملی سازد.

عدم مشروعیت این رژیم در میان مزد گیران خانه خراب، زنان، جوانان بیکار و شورشگر، روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان مترقی و مبارز، اقلیت های ملی و اقلیت های مذهبی و بویژه اقشار فرودست جامعه و طبقه کارگر مسئله کلیدی می باشد. و دقیقاً باید بر پایه منافع کوتاه مدت و درازمدت پرولتاریا(طبقه کارگر انقلابی) و خصومت آشتی ناپذیرش با رژیم به تحلیل از اوضاع پرداخت .

انتخاب مهندسی شده روحانی و تاکیدش بر اینکه "مردم ایران در انتخابات اخیر در حرکتی هوشمندانه به گفتمان امید و تدبیر و اعتدال رای دادند." نه تنها بیان کننده مشروعیت حکومتی که به عنوان رئیس جمهور سخنگویش می باشد، نیست بلکه بیانگر این واقعیت است که، مشروعیت این نظام استبدادی و دیکتاتور را در بازار رقابت و آنارشی گری سرمایه مالی به عنوان یک کالای بنجل در بسته بندی "نوین" به نظام سرمایه داری-امپریالیستی و بخصوص دولت آمریکا به عنوان پدرخوانده اصلی عرضه کند .

از سوی دیگر جمهوری اسلامی خود را با تحریم های مضاعف دولت آمریکا، سازمان ملل و اتحادیه اروپا در لبه سقوط و از دست دادن عنان قدرت سیاسی یافت. با خطر حمله نظامی، برای رفع تحریم های کشنده و اوضاع

سیاسی و اقتصادی وخامت بار روبرو گشته است. با انتخابات مهندسی شده ای که طبق ضروریات و محدودیت های آن حسن روحانی را به عنوان رئیس جمهور سخنگوی ولی فقیه و هیئت حاکمه نمود و برای حفظ سیستم حکومتی شان به عقب نشینی هایی در تغییر رفتار خویش در مقابل امپریالیسم جهانی دست زد .

بیخود نیست که "عصر ایران" بعد از ورود روحانی از نیویورک به ایران نوشت: «رهبری نظام، هوشمندانه بر این نکته حساس واقف هستند و لذا با ریاست جمهوری روحانی که مورد اعتماد و وثوق شخص رهبری است، دغدغه راهبردی ایشان یعنی "مذاکره کننده معتمد، متخصص و مجرب" مرتفع شده است؛ هر چند که قاعدتاً همه مراحل این فرایند، تحت نظر رهبری خواهد بود.» (نقل از سایت تحلیلی خبری عصر ایران...)

برای اولین بار جمهوری اسلامی اعلام نمود که "ایران به دنبال تعامل سازنده بر اساس احترام متقابل و منافع مشترک با دیگر کشورهاست و در این چارچوب در پی افزایش تنش با ایالات متحده آمریکا نیز نیست." (از سخنان حسن روحانی در مجمع عمومی سازمان ملل سه شنبه ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۳، تاکید از نگارنده)

بیشک چنین گفته ای قبل از ورود روحانی به نیویورک تحت نظر و مشارکت خامنه ای نوشته شده است. جمهوری اسلامی خود را ژاندارم منطقه می داند و خواهان تایید چنین نقشی از طرف نظام امپریالیسم جهانی و خاصه دولت آمریکاست. برای همین روحانی در همان سخنرانی با مایه گذاردن از "مردم" در دادن مشروعیت به نظام حکومتی که نمایندگی اش می کند، برای تایید چنان نقشی در به عهده گرفتن نقش ژاندارم منطقه خطاب به "سایر بازیگران مسئول" چنین گفت: "مردم ایران در انتخابات اخیر در حرکتی هوشمندانه به گفتمان امید و تدبیر و اعتدال رای دادند. ترکیب امید و تدبیر و اعتدال در سیاست خارجی به آن معناست که جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک قدرت منطقه ای نسبت به امنیت منطقه و جهان، مسئولانه برخورد می کند و آمادگی همکاری چند جانبه و همه جانبه با سایر بازیگران مسئول در این عرصه ها را دارد." (تاکیدها از نگارنده).

روشن است "بازیگران مسئول" مگر دول امپریالیستی به رهبری امپریالیسم آمریکا نمی باشد. "عصر ایران" در این خصوص چنین می گوید: «اگر امروز مردم ایران از نشانه های گشایش در روابط کشورشان با آمریکا، در عین حفظ عزت و منافع ملی شان خرسند هستند و حسن روحانی را به عنوان کسی که توانست این تابو را بشکند، می ستایند، اما واقعیت این است که روحانی تنها با پشتوانه رهبری می توانسته چنین کار بزرگی را صورت دهد.» و اینکه «زمانی که روحانی راهی نیویورک شد، اعلام کرد که با اختیارات کافی برای مذاکره در زمینه های مختلف، به این سفر می رود.»

«اینک آمریکایی ها اولین توصیه رهبر جمهوری اسلامی در خصوص پذیرش حق غنی سازی صلح آمیز را جامه عمل پوشانده اند و همین، باعث شد دست روحانی برای ادامه مسیر دیپلماسی بازتر باشد. شرط بعدی رهبری نظام اما مهم تر است و باید دید در ادامه راه، آیا آمریکایی ها در عمل، مسیر عداوت را کنار خواهند گذاشت یا نه؟»

حرکت به سمت رفع تحریم ها، یکی از نشانه های این رویکرد می تواند باشد و آلا اگر واشنگتن بخواهد همچنان در مسیر تشدید فشارها بر ایران گام بردارد، رهبر معظم نظام نیز اجازه نخواهند داد جاده مذاکره با آمریکا یک طرفه باشد. اگر رهبر معظم انقلاب، قبل از سفر روحانی به نیویورک، اختیارات لازم را به رئیس جمهور برای فتح باب در خصوص گفت و گوی عزتمندانه با آمریکا را نمی دادند، رئیس جمهور هرگز نمی توانست صحنه عمل را بدین گونه که شکل گرفت بچیند.¹

از دید منافع استراتژیک و پیشبرد نظم نوین جهانی مورد نظر هیئت حاکمه آمریکا به عنوان سرکرده ی قطب جهانی سرمایه داری-امپریالیسم، جمهوری اسلامی به عنوان یک قطب بنیادگرای مذهبی ارتجاعی که مسلح به سلاح اتمی باشد و با اتکا به آن به رویکرد تنش و تقابل با آنان برخیزد قابل قبول نیست. اما یک لحظه

نباید فراموش کرد که مسئله هسته ای جمهوری اسلامی ایران بهانه ای بیش برای تحت فشار قرار دادنش، رام کردنش و تسلیم هر چه کاملتر و علنی به نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی به رهبری امپراطوری آمریکا نمی باشد!

در عین حال بمب اتمی خیزش توده های فرودست جامعه که در زیر پای حکومت جمهوری اسلامی ساخته می شود و می تواند منافع استراتژیکی نظام جهانی سرمایه داری-امپریالیستی به رهبری دولت آمریکا از یک طرف و کلیت حکومت جمهوری اسلامی را متلاشی کند و منافع هر دو را بر متن بوجود آوردن امکان مبارزات توده ای که بتواند تحت رهبری یک حزب انقلابی کمونیست پرولتاریا به عنوان یک نیروی مستقل از ارتجاع داخلی و متحدین امپریالیستی آن را با خطرات جدی قرار دهد، قابل قبول نیست! برای همین هر دو طرف این قطب در عین حال که در جنگ و تنش، تعامل و مذاکره بسر می برند، اما در مقابل سرکوب جنبش توده ای فرودستان وحدت منافع استراتژیک دارند.

با این وجود بده و بستان های آشکار و پشت پرده جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی به رهبری دولت آمریکا به عنوان گسل های ضروری به هیچ وجه به مفهوم سر بر نیاوردن تضادهای نوین نوکر و ارباب نباید تلقی شود. از درون این دیگ جوشان تضادهای نوین پخته شده و سر بر خواهد آورد! وجه دیگر این تضاد، تضاد بین خلق و ارتجاع داخلی و تکیه گاهش یعنی امپریالیسم می باشد. فرصت ها و خطراتی که بصورت شتابان از درون این تضاد اصلی و نیز از سیر تحولات اوضاع جهانی که نقش تعیین کننده ای بر شکل گیری اوضاع داخلی می گذارد سر بر خواهد آورد به هیچ وجه نباید از طرف کمونیست ها و مائوئیست های انقلابی نادیده و دست کم گرفته شود.

امپریالیسم آمریکا از موقعیت کیش ولی مات نشده جمهوری اسلامی واقف است. می داند حکومت جمهوری اسلامی در شرف مات شدن است! از همین روست که هیئت حاکمه آمریکا واقف است که غنی سازی اورانیوم توسط جمهوری اسلامی منافع استراتژیک اش را تهدید نمی کند؛ از سوی دیگر هیئت حاکمه آمریکا می داند خطر اصلی بمب اتمی است که در زیر پای جمهوری اسلامی از طرف طبقات فرودست، کارگران، زنان، زاغه نشینان، جوانان بیکار شورش گر، معلمین، روشنفکران و نویسندگان مترقی و مبارز در هر ثانیه، دقیقه و روزانه ساخته می شود و بسوی انفجار است.

وظیفه کمونیستهای انقلابی ایران اما و به واقع امر غنی سازی بمب اتم مبارزات مردم ایران تحت رهبری حزب پیشتاز پرولتاریا با استفاده از متدلوژی علمی مارکسیستی کشف حقیقت عینی در مبارزه طبقاتی است. غنی سازی با یک جهت استراتژیک به این مفهوم که مبارزه با قدرت حاکمه، دگرگونی افکار مردم، برای انقلاب... و کسب قدرت سیاسی تحت رهبری حزب پیشتاز پرولتاریا است...

حکومت جمهوری اسلامی بر چهار پایه اصلی قرار دارد: 1- ستم و استثمار فرودستان جامعه، حاشیه نشینان، زاغه نشینان اطراف کلان شهرها و بویژه طبقه کارگر؛ 2- سرکوب زنان از طریق ترویج و بازتولید فرهنگ مردسالاری و ضد زن؛ 3- سرکوب و اعدام اقلیت های ملی 4- سرکوب روشنفکران و نویسندگان مترقی مبارز، جوانان بیکار و شورشگر تحت این حاکمیت که هیچ آینده ای برای خود متصور نیستند.

بنا براین سوال اساسی این است که آیا می توان به حاکمیت و سیستمی که باعث تمام فجایع و جنایات است پایان داد؟ اعتراضات و تظاهرات ها چه تفاوتی می تواند بوجود بیاورد؟ آیا ما باید خشم مان را در برابر این اعمال نشان دهیم و یا فقط آن را به خدا واگذار نماییم؟ آیا این (فجایع) با سرشت و طبیعت انسان ارتباط دارد و یا ماهیت کسانیکه آن جنایات را انجام می دهند بد است؟ پاسخ اشتباه به این سوالات موانعی در درک واقعیت

و مبارزه مردم برای تغییر آن بوجود خواهد آورد. و این پاسخ های اشتباه از طرف طیف وسیعی از نیروهای طبقاتی مختلف با هدف شکل دادن و تغییر جامعه بر مبنای منافع شان به پیش گذارده می شود.

در حال حاضر یک نبرد بزرگ در مورد اینکه چگونه مردم (اشاره فرودست و بویژه طبقه کارگر) باید به این درک برسند که از این خط قرمز تضادهای عینی این حاکمیت (نظام) و همچنین نظام سرمایه داری-امپریالیستی که مرتباً و روزانه خود را بروز و به جامعه تحمیل می شود، در سطوح مختلف و به روش های مختلف، مبارزه بر سر آن وجود دارد، بطور رادیکال عبور نمایند. و ما کمونیستها از طریق این فرایند چند لایه و پویا، می توانیم بطور کلان بر سر اینکه چگونه این مبارزه ادامه پیدا کند و به چه سمتی برود، و مهمتر جامعه نوین آینده (به لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) چگونه باید باشد، نقش آفرین باشیم.

با چنین مقدمه ای سوال اساسی که باید در نظر گرفته شود این است که ارتباط دکترین "نظم نوین جهانی" در برقراری امپراطوری بی چون و چرای امپریالیسم آمریکا و آلترناتیو سازهایش با اتکا به بخشی از گروه های سیاسی ایرانی چیست؟

اهداف آلترناتیو سازی های دولت آمریکا با اتکا بر بخشی از گروه های ایرانی

چیست؟

آلترناتیوسازی های نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی در ارتباط با پدیده ی زندانیان سیاسی دهه ی شصت چگونه به پیش برده شده و می شود؟

از سال 2010 چندین (بیش از 6) کنفرانس بطور مستقیم از سوی دول امپریالیستی و یا از سوی نهادهای امپریالیستی با شرکت گروه های اپوزیسیون ایرانی (گروهایی ایرانی که از دکتترین "نظم نوین جهانی" امپریالیسم آمریکا حمایت می کنند، خود را در آنچنان جایگاه و موقعیتی قرار داده اند و جهت گیری شان بر متن سیاست "رژیم چنج" دولت آمریکا در ایران است). تشکیل شده است.

اهداف چنین آلترناتیوسازی های امپریالیستی بطور اساسی بر دو رویکرد (گزینه) اصلی قرار دارد. این دو گزینه ناظر بر دو سیاست و گزینه مختلف است که از سوی دو جناح اصلی هیئت حاکمه آمریکا همزمان به پیش گذارده شده است.

الف: سازمان دادن و متفق نمودن گروه های ایرانی "آلترناتیوچی" متحد دولت آمریکا در کنار تحریم های دول امپریالیست و تاکید بر گزینه فشار برای تبدیل سیاست تعالم و همکاری همه جانبه جمهوری اسلامی با نظام امپریالیسم جهانی، دست شستن از سیاست "افزایش تنش با ایالات متحده آمریکا" و یا "تغییر رفتار" جمهوری اسلامی.

ب: متفق نمودن گروه های ایرانی "آلترناتیوچی" متحد دولت آمریکا در کنار تحریم های دول امپریالیست، تغییر رژیم جمهوری اسلامی در صورتیکه گزینه اول ظرف ماه های آینده با شکست روبرو شود.

1- تاکنون 3 کنفرانس از سوی مجاهدین خلق و جناح نئوکان های هیئت حاکمه آمریکا برگزار گردیده است. اولین سلسله کنفرانسهای مشترک مجاهدین-نئوکان های آمریکا کنفرانس بین المللی پاریس-کمپ اشرف و سیاست در باره ایران بود.

کنفرانس بین المللی در پاریس که چهارشنبه ۲۲ دسامبر ۲۰۱۰، کمپ اشرف و سیاست در باره ایران با حضور مریم رجوی و نیوکانه‌های امپریالیسم آمریکا از جمله تام ریچ (جمهوریخواه و وزیر امنیت داخلی آمریکا در زمان بوش پسر ۲۰۰۳-۲۰۰۵)، رودی جولیانی شهردار سابق نیویورک، مایکل موکیزی وزیر دادگستری آمریکا (۲۰۰۷-۲۰۰۹)، خانم فرانسیس تاونزند مشاور رئیس جمهور آمریکا در امور امنیت داخلی و تروریسم ۲۰۰۴-۲۰۰۸، و دیگر شخصیت های دول امپریالیستی اروپا و غیره تشکیل شد.

در واقع چنین کنفرانسی اعلام پشتیبانی سران برجسته نیوکانه‌های فاشیست آمریکا - به عنوان بخش متنفذ (و مقتدر) از هیئت حاکمه آمریکا تحت عنوان اولین گام برای بیرون آوردن مجاهدین از لیست "گروه های تروریست" دولت آمریکا ولی در واقع "اعلام پشتیبانی" از گزینه مجاهدین برای تغییر رژیم در ایران بود. اما هرگز نباید فراموش کرد که انتخاب علنی گزینه مجاهدین از طرف دول امپریالیستی برای نقش آفرینی در آینده ایران به عنوان گزینه ای برای به وسوسه و بل هوسی کشاندن گروه‌های دیگر ایرانی "آلترناتیوچی" متحد دولت آمریکا و افراد و نهادهایی منتسب به "جنبش کمونیستی" که از افق و دید خویش (کمونیسم) به علت غالب شدن گرایشات آپورتونیسم راست و در برخی غالب شدن خط تمام عیار رویزیونیستی عدول کرده اند، نیز باید تلقی شود. اتفاقی و بیخود نبود که ما در دوران کارزار ایران تریبونال در لندن و هلند شاهد "پیشاهنگ" شدن با شرکت سیاسی و تشکیلاتی جریاناتی که به بقایای گذشته مبدل شده اند، بودیم.

در این کنفرانس بین المللی پاریس همه نیوکانه‌های فاشیست آمریکا در پشتیبانی از گزینه مجاهدین خلق برای تغییر رژیم در ایران متفق القول بوده بطوریکه تام ریچ در این زمینه اعلام نمودند که: "سازمان مجاهدین خلق یک سازمان تروریستی نیست... بلکه یک سازمان طرفدار آزادی و حقوق بشر است... و آمریکا باید از آن پشتیبانی نماید." خانم فرانسیس تاونزند در این مورد می گوید: "ما نه تنها باید شما -مجاهدین خلق- را از

لیست خارج کنیم، بلکه باید تمامی محدودیتهای ناشی از لیست گذاری را حذف کنیم" او در ادامه خطاب به اشرفیان می گوید که: "اشرفیان، شما قلب ایران آینده هستید، کلید آن در دست شماست. اشرف کلید برگرداندن یک فرهنگ بزرگ و میراث تاریخی یک ایران بردبار و صلح جو است."

2- کنفرانس دیگری تحت عنوان «کمپ اشرف و سیاست در قبال ایران» با حضور مقامات دولتهای اوپاما، بوش و کلینتون نایب رئیس و نمایندگان پارلمان اروپا در بروکسل در 25 ژانویه 2011 برگزار شد. چهره های شرکت کننده در این کنفرانس عبارت بودند از: جان بولتون سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد ۲۰۰۵ - ۲۰۰۶؛ ژنرال جونز مشاور امنیت ملی رئیس جمهور اوپاما ۲۰۰۹ - ۲۰۱۰؛ بیل ریچاردسون وزیر انرژی در کابینه کلینتون ۱۹۹۸-۲۰۰۱؛ آلو ویدال کوداراس نایب رئیس پارلمان اروپا؛ مایکل موکیزی وزیر دادگستری آمریکا (۲۰۰۷-۲۰۰۹)؛ درک کلایس، سناتور عالیرتبه از بلژیک؛ پائولو کاساکا نماینده پارلمان اروپا تا سال ۲۰۰۹.

دو نکته اصلی که سخنرانان همانند کنفرانس اول بر آن تاکید داشتند عبارت بود از:

- 1- ما باید سازمان مجاهدین خلق ایران را از لیست گروه تروریستی دولت آمریکا خارج کنیم.
- 2- ما باید از مجاهدین و شورای ملی مقاومت ایران در تلاش برای سرنگونی دیکتاتوری فاشیستی ایران، حمایت کنیم.

در این کنفرانس جان بولتون به عنوان سخنگوی یک جناح از هیئت حاکمه آمریکا (نئوکان ها) بیش از دیگران بر آترناتیو بودن مجاهدین برای "سرنگونی جمهوری اسلامی" (رژیم چنج) تاکید نمود و

گفت: «سیاست اعلام شده و روشن آمریکا باید سرنگونی رژیم در تهران باشد.» او صریحاً محتوی پشتیبانی و هدف این جناح را چنین توصیف کرد:

«اکنون در رابطه با مجاهدین و توجیهاتی که وزیر خارجه کلینتون در حال حاضر به حذف آن از لیست میکند، اجازه دهید صراحت داشته باشیم. من فکر میکنم شواهد کاملاً روشن هستند، وقتی نام مجاهدین در زمان کلینتون به لیست اضافه شد، این کار با این فرضیه بسیار قوی صورت گرفت که با انجام آن حاکمان تهران نسبت به سیاستهایی که دولت کلینتون میخواهد دنبال کند، اشتیاق بیشتری پیدا کنند، تمایل بیشتر به گفتگو. اگر چنین محاسبه‌یی بوده بی‌تردید شکست خورده است.» (تاکید از نگارنده)

آخرین کنفرانس مشترک مجاهدین و نئوکان های آمریکا در 2 فوریه سال 2013 در پاریس، تحت نام "ساگرد انقلاب، تغییر در 2013" با شرکت نیوت گرنگریچ (وزیر سابق کنگره آمریکا در زمان بیل کلینتون)، هاوارد دین، بیل ریچاردسون (فرماندار سابق ایالت نیومکزیکو) بود.

در تمامی کنفرانس های مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت، آن جناح پرنفوذ از هیئت حاکمه آمریکا شرکت نمودند که معتقد به گزینه "تغییر رژیم" (رژیم چنج) با اتکا به حمله نظامی می باشند.

بدنبال بیرون آمدن مجاهدین از لیست "گروه های تروریستی" در اکتبر 2012، در 11 آوریل 2013 شماری از شخصیت‌های برجسته واشنگتن در مراسم بازگشایی دفتر شورای ملی مقاومت در واشنگتن شرکت کردند.

حضور نمایندگان برجسته پیشین کنگره و مقام‌های پیشین امنیت ملی و دیپلمات‌های سرشناس آمریکا در این مراسم زمینه‌ای را برای تغییر چهره و رفتار این سازمان فراهم کرد تا این گروه به حاشیه رانده شده با گذشته

ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خود در جایگاه گروهی قرار گیرد که تجسم آرمان‌های بسط دموکراسی امپریالیسم آمریکا در ایران شود.

ژنرال جیمز جونز مشاور امنیت ملی کابینه نخست باراک اوباما، با اشاره به عقاید حزبی شورای ملی مقاومت ایران، اهداف این گروه را «کاملاً در راستای ارزش‌های مورد نظر آمریکا» توصیف کرده است.

و اما دیگر کنفرانس‌های آلترناتیوسازی عبارتند از:

3- کنفرانس واشنگتن دی سی از طرف "شورای ملی ایرانیان-آمریکایی یا "نایاک" مخفف «نشال ایرانیان امریکن کانسیل»- که موسس آن تریتا پارسی می باشد) با شرکت برژنسکی، که در تاریخ 26 نوامبر 2012 برگزار شد. برقراری این کنفرانس بدون هزاران دلار کمک‌های مالی "صندوق پلاوشرز" و "صندوق برادران راکفلر" میسر نمی‌توانست باشد. برژنسکی به عنوان سخنگوی پرنفوذ جناح دیگری از هیئت حاکمه آمریکا(بر خلاف آن جناح از هیئت حاکمه آمریکا) است که موافق گزینه "تغییر رفتار" جمهوری اسلامی با اتکا به تحریم‌های شدید و فزاینده می‌باشد .

4- "شورای آمریکاییان ایرانی تبار"(آمریکن ایرانیان کانسیل) اساساً یک شبکه لابیگری وابسته به جمهوری اسلامی است، که از حمایت یک جناح از هیئت حاکمه ایران برخوردار می‌باشد و در سال 1997 از طرف تانک‌های فکری(تینک تانک)، هوشنگ امیراحمدی موسس آن، و همکاری نزدیک سیروس ونس(وزیر امور خارجه کارتر)، ریچارد ماتزک معاون سابق کمپانی نفتی شوران، فریدون فشارکی(از مقامات و اساتید اقتصاد در اوایل انقلاب و از نزدیکان آیت‌الله محمد بهشتی و خمینی) در آمریکا تاسیس گشت .

چاک هیکل سناتور آمریکا و دنیس کوسینیچ نماینده کنگره آمریکا در کنفرانس های این نهاد ارتجاعی و کار چاق کن شرکت داشته اند و یا در کنفرانس های این نهاد و همچنین در لابیگری برای حل مناقشات بین دولت آمریکا و جمهوری اسلامی از طریق مذاکره ی مستقیم و پرهیز از حمله نظامی دولت آمریکا به ایران همکاری نموده اند. محمد ظریف سفیر سابق جمهوری اسلامی در سازمان ملل و وزیر امور خارجه دولت روحانی از همکاران نزدیک شورای آمریکائیان و ایرانیان بوده است .

در کنفرانس دیگری که به تاریخ 28 اکتبر 2013 در دانشگاه جورج واشنگتن با عنوان "مذاکرات مستقیم ایران و آمریکا" برگزار شد، کیوان افشاری مدیر ارتباطات "شورای آمریکایی های ایرانی تبار" به عنوان مجری برنامه، و سخنرانان نیز عبارت بودند از: دکتر پاتریک کلاوسن مدیر تحقیقات موسسه واشنگتن برای سیاست شرق نزدیک؛ جان لیمبرت سفیر سابق دولت آمریکا، و معاون سابق وزیر امور خارجه ایالات متحده؛ پروفیسور شیرین هانتر به عنوان استاد دعوتی دانشگاه جورج تاون؛ پروفیسور هوشنگ امیر احمدی موسس و رئیس "شورای آمریکایی های ایرانی تبار".

5- "اتحاد برای پیشبرد دمکراسی" با شرکت جمعی از گروه های مؤتلف ایرانی که تاکنون 3 نشست برگزار نموده است. اولین آن در تاریخ 4 و 5 فوریه 2012 از سوی بنیاد امپریالیستی "اولاف پالمه" در شهر استکهلم تشکیل شد، گرداندگی اصلی این نشست به عهده محسن سازگارا، رضا طالبی و شهریار آهی بودند. نشست دوم آن در تاریخ 7 و 8 ژوئن 2012 در شهر بروکسل برگزار شد و بلاخره کنفرانس پراگ که سومین و آخرین سری از چنین نشست هایی بود که در تاریخ 17 و 18 نوامبر 2012 برگزار شد.

در این نشست، گروهایی از طیف ترمیم طلب جنبش سبز که بخشی از کلیت رژیم جمهوری اسلامی می باشند، مشروطه طلبان سلطنت طلب و بختیارچیان(طرفداران شاهپور بختیار)، حزب دمکرات ایران، سازمان فدائیان

اکثریت، حزب کومله کردستان ایران(به دبیر کلی عبدالله مهتدی) برای "اتحاد" بر سر دو گزینه "تغییر رژیم" و یا "تغییر رفتار رژیم" مورد نظر دو جناح اصلی هیئت حاکمه سرمایه داری-امپریالیستی آمریکا دور هم جمع شده اند که "سربزنگاه" سهمی از قدرت در "آینده" ایران داشته باشند .

6- کنفرانس «گفت و گوی جهانی برای آینده ایران». این کنفرانس در تورنتو در تاریخ 10 و 11 ماه مه 2013 (19 و 20 اردیبهشت 1392) به کار خویش پایان داد. در این کنفرانس پیام اخوان، نیما راشدان، مهدی خلجی، اکبر عطری، حسن شریعتمداری، فاطمه حقیقت جو و رامین جهانگلگو در کنار وزیر دفاع کانادا، پیتر مک کی و تنی چند از افرادی که نامشان تاکنون منتشر نشده است شرکت داشتند که توسط "جانیس استاین"، رئیس اداره شد. این همایش با همکاری وزارت امور خارجه دولت فدرال کانادا و مرکز مانک(مانک اسکول آو گلوبال افیر" یا دانشکده روابط بین‌الملل مانک، که رئیس آن "جان استاین" می باشد) در امور بین الملل در دانشگاه تورنتو و با هدف برقراری ارتباط با ایرانیان و الهام بخشیدن به آن ها در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در آن مقطع برگزار گردید .

جان برد، وزیر امور خارجه دولت محافظه کار کانادا در مراسم افتتاحیه این همایش دو روزه گفت: «ما در کنار فعالان شجاع داخل ایران، دوشادوش ایرانی تباران مهاجر در کانادا و با افراد آزادی خواه سراسر جهان می ایستیم، افرادی که خواهان آینده روشن تری برای کشورشان هستند».

یک مقام دولتی دست اندر کار در برگزاری این کنفرانس دو روزه به روزنامه "آتاوا سیتی زن" به شرط افشا نشدن نام اش با خبرنگار این روزنامه گفتگو کرده گفته است: «مردم ایران به سلاح نیاز دارند اما آن ها به سلاح های سبک و یا جنگ افزارهای سنگین نیاز ندارند، مردم ایران به ابزاری همچون اینترنت آزاد، توانایی گفتگوی

بی قید و شرط و محدودیت نیاز دارند، مردم داخل ایران باید بتوانند ندهای دموکراتیک خارج از کشور را بشنوند و قادر باشند تا در یک گفتگوی آزاد در مورد آینده کشورشان صحبت کنند».

این کنفرانس عصر روز شنبه ۲۱ اردیبهشت با سخنان پیتر مک کی، وزیر دفاع کانادا، به کار خود پایان داد. پیتر مک کی، همسر نازنین افشین جم فعال حقوق بشری ایران، در "حمایت" (بخوان دخالت بشردوستانه!) از حقوق مردم ایران سخن گفت و شعری از سعدی را برای توجیه دخالت امپریالیسم در تعیین سرنوشت مردم ایران به انگلیسی خواند که می گوید: بنی آدم اعضای یکدیگرند. در روز دوم این نشست که با کوشش وزارت خارجه کانادا و مدرسه امور بین الملل دانشگاه تورنتو و «دانشکده مانک» برگزار شد، سه پنل در باب موضوعات «گفت و گوی اینترنتی»، «دیپلماسی با ایران و خروج از انزوا» و «چگونگی شنیدن صدای مردم ایران و حمایت از آن ها» برگزار شد. یکی از مقامات وزارت خارجه کانادا که در نشست حضور داشت، به رادیو فردا گفت «ما از طریق این کنفرانس، گفت و گو با مردم ایران را پیش از انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران شروع کردیم و بعد از انتخابات نیز به صورت حضوری و آنلاین ادامه خواهیم داد و از مردم می خواهیم از طریق سایت اینترنتی این کنفرانس در گفت و گوها شرکت کنند.»

در 5 آوریل 2013 گردهمایی کنگره سالانه ایرانیان در تورنتو با شرکت پیام اخوان، رضا مریدی نماینده مجلس ایالت اونتاریو و وزیر تحقیقات و نوآوری این ایالت، خانم «افخم مردوخی» رئیس انجمن زنان ایرانی اونتاریو و «هادی مهابادی» دارنده نشان افتخار کانادا برای تحقیق، فرخ زندی برای "جلب" جوانانی که در کانادا بزرگ شده اند، با شرکت تعدادی از مقامات رسمی کانادا برگزار شد. داریوش اقبالی (داریوش!) نیز پس از اجرای چند ترانه به سخنرانی پرداخت! این گردهمایی مقدماتی بود برای برگزاری کنفرانس 2 روزه ی "گفت و گوی جهانی برای آینده ایران" (10 و 11 مه) در تورنتو که تنها یک ماه قبل از آن تشکیل شد.

از روز 21 اردیبهشت 1392 حول انتشار خبر این کنفرانس، مبارزه ای جدی در گرفت! دوستان و رفقای کمونیست انقلابی و رادیکالهای چپ در مورد اهداف آن به نظر دهی و مبارزه برای کشف حقیقت نهفته(اهداف اصلی) در این کنفرانس به دخالتگری پرداختند. برخی از افراد و گروه ها سر خویش برگرداندند، و به روی خویش نیآوردند که چنین کنفرانسی اصلاً برگزار شده، برخی از افراد و گروهایی(عمدتاً افراد و جریاناتی که موافق ایران تریبونال بوده و در آن شرکت کرده بودند) که در حرف از کمونیسم، سوسیالیسم، "کمونیسم کارگری" و منافع پرولتاریا با چاشنی "حقوق بشر" و موازین دمکراسی اومانیستی بشر دوستانه(!) یک سر سوزن پایین نمی آیند(!) یا شرمگینانه چشم خویش را بستند، سر به زیر کردند و از این بحث خود را خارج کردند، و یا آگاهانه ولی فرصت طلبانه با ابراز خرسندی سکوت مطلق نموده اند! این ها همه(سازمان ها، احزاب و گروه های منتسب به جنبش کمونیستی ایران بخصوص سازمان ها و احزابی که از ابتدا تا به آخر در ایران تریبونال شرکت نمودند) در تحلیل نهایی به علت غالب بودن تفکرات سازشکارانه خط راست بر آنان و عدم توانایی در سازمان دادن جنبش طبقات فرودست برای انقلاب کمونیستی، به این نتیجه رسیده اند که هر فرد مرتجع یا نهاد و دولت امپریالیستی که بتواند مویی از بدن جمهوری اسلامی بکند، قابل تقدیر و پشتیبانی است!

7- کنفرانس لندن تحت نام "پروژه آینده ایران" از سوی نهاد امپریالیستی "مؤسسه سرمایه گذاری لگاتوم" انگلستان در 14 و 15 ماه می 2012 که به مسئله عدالت انتقالی پرداخت و همچنین در 12 نوامبر 2012 (که به مسئله رفم آموزشی پرداخت) برقرار و برگزار شد .

لگاتوم نهادی امپریالیستی می باشد که در آن از جمله خانم مهرانگیز کار، حمید صبی(از وکلای همکار و عضو کمیته اجرایی کارزار ایران تریبونال در کنار تیم وکلایی همچون جان کوپر، سر جفری نایس، پیام اخوان و کاوه شهروز) و همچنین نرگس توسلیان(وکیل ایرانی دستیار خانم شیرین عبادی که در سال 2006 از ایران خارج شد

و هم اکنون در دانشگاه مگیل دانشجوی رشته وکالت در قانون بین المللی است. او همچنین تجربه دستکاری و کارآموزی تیم حقوقی به همراه پیام اخوان در دادگاه کیفری بین المللی برای محاکمه سران سابق کشور یوگوسلاوی و دادگاه ویژه سیالئن را دارد.

هدف پروژه آینده ایران (با پرهیز از خشونت) در سایت موسسه امپریالیستی لگاتوم چنین بیان گشته است: "موسسه لگاتوم پروژه آینده ایران را طراحی نموده است که ایرانیان را در مورد چالش هایی که به طور ناگهانی لاجرم زمانی فرا خواهد رسید (منظورش زمانی است که رژیم چنج می شود-نگارنده) و خود را در یک موقعیت، برای انجام اصلاحات مهم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روبرو خواهد دید، تشویق به فکر کردن می نماید." 2 (تاکید و مضافات در داخل پرانتز از نگارنده است)

موسسه امپریالیستی لگاتوم بطور اساسی در سه بخش 1- عدالت انتقالی؛ 2- رفرم آموزشی و 3- رفرم اقتصادی، کارگاه های آموزشی را طبق تجارب انقلاب های مخملی امپریالیستی در کشورهای اروپای شرقی (لهستان، مجارستان و رومانی و...) دایر و ترتیب می دهد .

افرادی که به عنوان مدرسین و سخنرانان در کارگاه های عدالت انتقالی و رفرم آموزشی کنفرانس سال 2012 و این کنفرانس شرکت کرده اند عبارتند از: پیام اخوان، حمید صبی، رویا و لادن برومند، کریم سجادپور، خانم شارن طبری، مهرانگیز کار، کریم لاهیجی، رامین جهانبگلو، گلی رضایی رشتی، مریم معمار صادقی، اکبر عطری (از فعالین ترمیم طلب و عضو هیئت رهبری دفتر تحکیم وحدت و از طراحان سیاست "انتخابات برای قانون اساسی" در چهار چوب قانون اساسی جمهوری اسلامی است) و سعید پیوندی. البته اضافه شدن چهره های ایرانی که تاکنون اسمشان نیامده است بر این لیست همچنان ادامه دارد و با تعمیق و حدت یابی مبارزه به ظاهر کمونیستهای انقلابی و انقلابیون چپ رادیکال چنین پروژه هایی برای اخته کردن نیروهای چپ رادیکال به ویژه

کمونیستهای انقلابی در ایجاد توهمات رفرمیستی-رویزیونیستی راست لیبرالی بورژوازمعابانه و تفرقه اندازی بین آنها توسعه خواهد یافت .

"پروژه آینده ایران" طبق آنچه که در وب سایت موسسه لگاتوم آمده است بر این مبنا تشکیل شده است: "الهام بخش برای این پروژه ("پروژه آینده ایران") از دهه 1980 اروپای شرقی می باشد، زمانیکه که اقتصاددانان لهستانی و مجارستانی در مورد چگونگی خصوصی سازی و غیر متمرکز کردن برنامه اقتصادی کشور خود شروع به صحبت کردند. در آن زمان، چنین اصلاحاتی ممکن نبود. اما یک دهه بعد آنها به طور ناگهانی به ممکن تبدیل شد. با تشکر از کسانی که بحثهای اولیه، توسط برخی از مردم، حداقل، در قبلاً آغاز شده بود و به فکر کردن در مورد آنچه که باید انجام شود، پرداختند." 3

انگیزه ایده راه انداختن کنفرانس عدالت انتقالی "پروژه آینده ایران" از طرف خانم آن اپلبام مدیر مطالعات سیاسی این پروژه چنین بیان شده است 4: "انگیزه چنین پروژه هایی بر مبنای تجربه ی خودم می باشد. من در دهه 80 و همچنین دهه 90 در لهستان کار و زندگی می کردم. یکی از چیزهایی که من متوجه آن شدم این بود که قبل از آنکه پروسه تغییرات(پروسه تغییر رژیم یا ترانزیشن- نگارنده) در سال 1989 صورت بگیرد؛ شماری از لهستانی هایی که قبلاً در باره اینکه بعد از ترانزیشن در چه نوع جامعه ای می خواهند زندگی کنند، فکر کرده بودند. بخصوص اقتصاددانان در باره خصوصی سازی ها، و تمرکز زدائی اقتصادی در سالهای 1980 که هیچ آمیدی به تغییر(بخوانید- رفرم در چارچوب ماشین دولتی موجود- نگارنده) نبود و چنین به نظر می رسید که هرگز تغییری بوقوع نخواهد پیوست، و غیر قابل پیش بینی بود، شروع به صحبت کردن نموده بودند. اما چون آنها در آنمورد صحبت و برنامه ریزی نموده بودند، وقتی که شرایط تغییرات بوجود آمد، آنها قادر بودند که تصمیمات صحیحی بگیرند و حداقل در مورد چالش هایی که بر سر راه قرار داشت از قبل فکر کرده بودند و

آماده مصاف با آن بودند. در صحبت هایی که من با ایرانیان داشتم از آنها سوال کردم که آیا ایرانیانی که روی این مسائل کار می کنند موجودند یا نه؟ شما بعد از ترانزیشن (رژیم چنج!) با چه مسائلی روبرو خواهید شد؟ و من به آنها گفتم که من راه حل خاصی برای چنان ترانزیشنی را تبلیغ نمی کنم، که شاید رژیم ایران از طریق انقلاب یا راه دیگری تغییر نماید، رژیم ایران از راه های مختلف ممکن است تغییر کند، اما سرانجام یک روز عوض خواهد شد. و در آن زمان امکان عملی نمودن رفرم قضائی و رفرم اقتصادی وجود دارد. بنا بر این در مورد بهترین کارشناسان و بهترین افراد ایرانی در مورد این موضوعات صحبت شد و بعضی از ایده ها را دستچین نمودیم تا آنها را به فکر کردن و طرح ریزی برای آینده وادار کند. ما تاکنون یک کنفرانس در مورد رفرم اقتصادی و کنفرانس دومی در مورد رفرم قوه قضائیه و عدالت انتقالی داشته ایم. این دو موضوع بلافاصله بعد از تغییر رژیم (به هر طریقی) مطرح خواهد شد. مثلاً ما با سیستم دادگاه جمهوری اسلامی چکار خواهیم کرد؟ سوال دیگر این است که ما با افرادی که مرتکب جنایت شده اند و به جنایت علیه بشریت دست زده اند چه کار خواهیم کرد؟ ما با قربانیان چه کار خواهیم کرد؟ ما چطور عدالت را برقرار می کنیم و یا چگونه به آشتی و مصالحه دست می یابیم؟ این عناوین آن کنفرانس های "پروژه آینده ایران" بود. و من معتقدم این کنفرانس ها بسیار سودمند و مفید بودند، چون ما افرادی از مراکش و آفریقای جنوبی را که در این زمینه تجربه داشتند برای انتقال تجربه و تاثیرگذاری بر آنان ("بهترین کارشناسان و بهترین افراد ایرانی" - نگارنده) دعوت کردیم. ما برنامه و راهکاری ارائه نمی دهیم، بلکه یک سری سوالاتی که می دانیم در آینده باید به آن پاسخ گفت، را مطرح می کنیم." 4

طبق آنچه در سایت موسسه لگاتوم نوشته شده (که در اینجا با استفاده از آن به نکات زیر اشاره میشود) 5 مدرسین ایرانی در بخش کارگاه آموزشی رفرم اقتصادی و مسائل مرتبط با آینده اقتصاد ایران که در سومین

کارگاه آموزشی (27 سپتامبر 2013) شرکت نمودند عبارتند از، جواد صالحی اصفهانی استاد رشته اقتصاد در دانشگاه ویرجینا تک و دانشکده تجارت هاوارد، بیژن خواجه پور همکار مدیریت در موسسه آتیه بین المللی، و محمد جهان پرور اقتصاددان و همکار دولت آمریکا، مصطفی ایکت عطار از دانشگاه حاجت تپه ترکیه و مارک دمپسی مشاور سابق بانک مرکزی عراق. این سخنرانان درباره یک چشم انداز تطبیقی و تجربه خارجی که ایران می تواند از نمونه های ترکیه و عراق استفاده کند، صحبت نمودند!

در کارگاه رفرم اقتصادی موسسه لگاتوم مرتبط با آینده اقتصاد ایران به سه مسئله کلیدی پرداخته شده و می شود:

1- آینده اشتغال به کار، بخصوص در زمینه جوانان و جنسیت؛

2- آینده منابع طبیعی در زمینه چگونگی تغییراتی که بخش نفت ایران بوجود می آورد و مسائل مرتبط سیاسی داخلی و بین المللی؛

3- آینده پول در ایران، با نگاهی به چالش های پیش روی بانک مرکزی ایران .

آنان که بدنبال کشف حقیقت برای کمک به پروسه انقلاب می باشند، بخصوص کمونیستهای انقلابی و مائوئیستها که عمیقاً به ساختن جنبش انقلابی برای انقلاب کمونیستی معتقدند، نیاز دارند بر مبنای هدف اساسی "پروژه آینده ایران" موسسه لگاتوم که از انقلابات مخملی مجارستان و بخصوص لهستان الهام گرفته شده است، تلاش های مکرر مهره های امپریالیستی همچون پیام اخوان و حمید صبحی، سخنگویان ایران تریبونال(بوئژه ایرج مصداقی)6 و دیگران در مجامع و کنفرانس های ایرانی از جمله کارزار ایران تریبونال را دقیقاً در یک ارتباط تنکاتنگ با چنان نهاد امپریالیستی ای در نظر گیرند. اینکه چنین مهره های

امپریالیستی ای کدام اهداف و مقاصد از پیش فکر و طراحی شده را به پیش برده (و میبرند) و زمانیکه در رأس امور کارزار ایران تریبونال به عنوان "کمیسیون حقیقت یاب" با تشویق و همیاری سیاسی و تشکیلاتی سازمان ها و احزابی که برخی شان با دیدگاه ضد کمونیستی، خط تمام عیار آپورتونیسیم راست و دیگری به گرایش شدیداً راست درغلطیدند، قرار داده شدند، در واقع ایران تریبونال را در خدمت کدامین منافع استراتژیکی نهادهای امپریالیستی قرار دادند و به کدامین جهت ارتجاعی سوق دادند، در احکام (توصیه "کمیسیون حقیقت یاب") پنچگانه نهایی آن و بخصوص بند 1 و 3 آن کاملاً مشهود است .

"کمیسیون حقیقت یاب" کارزار ایران تریبونال بعد از پایان سه روز، از ۲۵ تا ۲۷ اکتبر ۲۰۱۲ با حضور نوزده شاهد در لاهه حکم ارتجاعی و ضد بشری خود چنین صادر نمود:

1- جمهوری اسلامی بعنوان مقام اولیه، بزرگترین مسئولیت را در بررسی این جنایت و محاکمه عاملین این جنایتها دارد.

2- شورای حقوق بشر سازمان ملل یک کمیسیون تحقیق بعنوان گزارشگر ویژه برای بررسی این جنایات ایجاد کند.

3- سازمان همکاری اسلامی، دستور دهد تا یک کمیسیون دائمی و مستقلی را ایجاد نماید که به تعیین این موارد نقض موضوع حقوق بشر اولیه پرداخته و به مطالعه و پژوهش حول آن پردازد.

4- دولت ها تعهدات خود تحت قوانین بین المللی، از جمله ایجاد حوزه های قضایی برای پیگیری و پاسخگویی قضایی مرتکبین فردی، به جرم جنایت علیه بشریت، را اجرا کنند.

5- جامعه مدنی بطور کامل از یافته های این تریبونال حمایت کرده و آن را دنبال کنند.

زمانی را به یاد آوریم که پیام اخوان در 6 سپتامبر 2012 در مصاحبه با شهروند(نشریه مصلحت اندیش و اصلاح طلبی که در تورنتو-کانادا منتشر می شد) نقش و هدف برنامه سیاسی ایران تریبونال را چنین توصیف کرد: "ایران تریبونال از لحاظ تاریخی نقش بسیار مهمی دارد که من فکر می کنم هسته های تشکیل کمیته های حقیقت یاب آینده در ایران دمکراتیک را در خود دارد"⁷!! امروزه با گذشت زمان و بیرون آمدن حقایق که برای خیلی ها، علیرغم بحث های زندانیان سیاسی و سر موضعی دهه 60، جان بدر بردگان کشتار سال 67، خانواده ها و خویشاوندان جانباختگان و فعالین سیاسی انقلابی و کمونیست که از شرکت در آن مضحکه خودداری نمودند و نقد های خویش را در یک جنگ طبقاتی(با جهت گیری تمام عیار بر سر جهت گیری ارتجاعی ایران تریبونال) انتشار دادند، ناشناخته بوده است با توجه به شرکت پیام اخوان در این کنفرانس 2 روزه در تورنتو-کانادا و خاصه کارگاه های آموزشی موسسه امپریالیستی لگاتوم، نقشی را که پیام اخوان(در مصاحبه با شهروند) و همچنین حمید صبی برای ایران تریبونال به عنوان "هسته های تشکیل کمیته های حقیقت یاب آینده در ایران دمکراتیک" برای انجام یک انقلاب مخملی بر بستر "فضای گفت و گو و پرهیز از خشونت، فضای حقوق بشر مشخص کرده بود، روشنتر می شود!

نگارنده معتقد است برای پیشتاز بودن و رهبری مبارزات پرولتاریا، کمونیستها نیاز دارند که با دیدگاه ناصحیح و رفرمیستی که معتقد است ایران تریبونال "از ابتدا به لحاظ سیاسی یک پروژه ی انقلابی، سالم، صادق و مترقی بود" ولی در ادامه به دلیل ورود پیام اخوان ها، حمید صبی، سر جفری نایس و موریس کاپیتورن به کارزار به انحراف کشانده شد، گسست رادیکال نمایند.

نکته ی کلیدی که در ارتباط با علت اصلی بوجود آمدن کارزار ایران تریبونال نباید فراموش شود این است که این کارزار از همان ابتدای بوجود آمدنش هدفی به جز اینکه طبق قوانین حقوق بشری موجود و مورد تأیید

نهادهای سیستم سرمایه داری-امپریالیستی موجود، نداشت و سواى نیت موسسین آن برای نقش آفرینی طبق قوانین و حقوق بین المللی نظم سرمایه داری حاکم بر جهان پایه گذاری شده بود. به عبارت دیگر کارزار ایران تریبونال از ابتدا هدفش بازی در میدان نظم جهانی تحت حاکمیت سیستم ستمگران و استثمارکننده گان امپریالیست با استفاده از قوانین حاکم بر این جهان بود. نظم امپریالیستی حاکمی که سازش طبقاتی روند اصلی آن است و دُول ارتجاعی و سازمان های بین المللی حقوق بشری و در رأس آن کمیته شورای امنیت سازمان ملل متحد مرتبط با آن نظم، بازوهای قانونی اش برای تولید و بازتولید روابط تولیدی ستمگرانه و استثمارگرانه مالکیت خصوصی سرمایه داری و حفظ موقعیت اقلیت کوچکی از سرمایه داران امپریالیستی انگلی بر اکثریت عظیم بشریت زحمتکش جهان و بخصوص پرولتاریای جهانی در جای جای جهان است و آنان که هیچ گونه توهمی به نظم حاکم بر جهان نداشتند بطور علمی و صحیح درک نموده بودند که از کوزه ایران تریبونال همان تراود که در اوست! بنابراین به همین خاطر احکام نهایی پنج گانه ارتجاعی صادر شده توسط "کمیسیون حقیقت یاب" منطبق بر اهدافی بود که شالوده کارزار ایران تریبونال بر آن پایه گذاری و بنا شده بود و از دید منافع استراتژیک نظم حاکم، از دید قوانین و حقوق بین المللی فعلی امپریالیستی، احکام پنج گانه "کمیسیون حقیقت یاب" نه تنها ناصحیح نیست بلکه کاملاً صحیح هم می باشد و دیدگاهی که هنوز از شناخت مارکسیستی سوخت و ساز سیستم حاکم بر جهان سرمایه داری-امپریالیستی گسست قطعی نکرده است، به همین علت دچار نقیضه گویی شده و نمی تواند برای خویش و بخصوص برای پرولتاریا علت اساسی صدور چنان احکام پنج گانه ای را بطور علمی توضیح و تبیین نماید!

اما بحث اصلی بر سر سازمان ها و احزابی است(از جمله کمیته مرکزی راه کارگر، حزب کمونیست کارگری؛ حزب اتحاد کمونیسم کارگری که اکنون با حزب حکمتیست یکی شده است و سازمان فدائیان اقلیت -این

جریان‌های نماینده خط تمام عیار رویونیسم می باشد، حزب کمونیست ایران - مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، به عنوان نماینده گرایش راست) که تمامی همت سیاسی و تشکیلاتی از جمله از طریق مصاحبه ها و بحث و جدل سیاسی که در نشریات سیاسی خویش برای توجیه خط رویونیستی از طرف اکثریت جریان‌های شرکت کننده از یک طرف و یک جریان اقلیت (حزبی) دیگری که با گرایش رفرمسیم - رویونیستی شدیداً راست خویش شرکت اش در ایران تریبونال توجیه نمود، بکار بردند. در واقع از لحاظ تاریخی تمامی چنان سازمان ها و احزابی در تحکیم رهبری سیاسی و دیدگاه ارتجاعی "کمیسون حقیقت یاب" ایران تریبونال نقش بسزائی به عهده داشته و خطای غیر قابل جبرانی را مرتکب شده اند، چرا که با دامن زدن به توهم ضد انقلابی در بین توده های تحت ستم و استثمار شده جهان (در کنار هم طبقه ای هایمان در ایران)، و جنبش کمونیستی بین المللی، متاسفانه یکی از این احزاب (کمونیستی) که خود را "پیش‌تاز" آینده معرفی می نماید حتی به متحدین بین المللی خویش یعنی نهادها و احزاب کمونیست و مائوئیست انقلابی جهانی نارفیکانه دروغ گفته و با تهیه گزارشی ابزارگرایانه (بر مبنای حقیقت طبقاتی متأثر از گرایش راست آپورتونیسمش) که شامل حذف احکام صادره پنج گاه "کمیسون حقیقت یاب"، حذف نام پیام اخوان، سر جفری نایس، موریس کاپیتورن و حمید صبی بود! کمتر از نیمی از حقیقت عینی و آنچه که واقعاً در ایران تریبونال گذشت را با آنان بیان نمود! و بنا بر این آنان را از درک حقیقت عینی باز داشته و بر چشمشان خاک پاشیدند. همه آن سازمان ها و احزاب در تأیید جهت گیری ارتجاعی و منافع استراتژیک نظام سرمایه داری - امپریالیستی جهانی مضحکه دادگاه ضد بشری ایران تریبونال نقش اساسی را ایفا نمودند و اکثراً بدون انتقاد از خود و زیر ذره بین گذاشتن حرکات خویش همچنان بر آن دیدگاه پافشاری می کنند!

در واقع ایران تریبونال اولین جریانی بود(البته آخرین هم نخواهد بود) که طرفداران ادامه وضعیت کنونی حاکم بر جهان و نظم نوین نظام امپریالیسم جهانی("کمسیون حقیقت یاب" به رهبری پیام اخوان و حمید صبی، سر جفری نایس، موریس کاپیتورن، و کمیته بین المللی راهبردی کارزار ایران تریبونال و غیره) از طرف کمیته بین المللی راهبردی حقوقی ایران تریبونال(متشکل از جان کوپر، حمید صبحی و بابک عماد) دعوت شدند که به سقط جنین و تهی کردن آرمان زندانیان سیاسی دهه 60 و جانباختگان کشتار سال 67 از محتوای چپ رادیکال انقلابی از یک سو و کمونیسم انقلابی در پای فشردنشان بر ادامه انقلاب، و در قدم اول سرنگونی رژیم جهل و جور و جنایت و بریدن تمامی شاه‌رگ های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نظام امپریالیسم جهانی و از طرف معتقدین به علم رهاییبخش طبقه کارگر و بشریت ستمکش و استثمار شده(سواى فعالیت شان در سازمان های کمونیستی انقلابی مختلف و سواى تمامی کمبودهای سیاسی و ایدئولوژیک) فراتر از آن، انقلاب را به برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در یک انقلاب کمونیستی به عنوان حلقه ای از زنجیر انقلابات پرولتری جهانی به جامعه ای نوین سوسیالیستی هدایت نمایند، بپردازند!

به عبارت دیگر نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی از طریق مهره های وکلای حقوقی که نه تنها سالها تحت آموزش کلاهای دانشگاهی حقوقی بین المللی قرار گرفتند، بلکه در آن سیستم آموزشی سرمایه داری-امپریالیستی دیدگاه و منافع استراتژیک نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی را مورد تأیید قرار دادند و در خدمت آن منافع آگاهانه تلاش می کنند(بحث ما بر سر این نیست که همه وکلای چنین می شوند. بلکه، مشخصاً بحث بر سر تمامی وکلایی است که در کارزار ایران تریبونال فعالیت شان دقیقاً بر متن طرفداری و پیشبرد منافع استراتژیک سیستم امپریالیسم جهانی قرار داشت و دارد)، حکم نهایی ارتجاعی پنجگانه "کمسیون حقیقت یاب" ایران تریبونال را بر همان مبنا تدوین نمودند، پرونده شهادت های زندانیان سیاسی دهه 60 و

خانواده های جانبختگان آن دهه و کشتار سال 67 (منظور ما از "زندانیان سیاسی دهه 60 و خانواده های جانبختگان آن دهه و کشتار سال 67" آن عده کاملاً در اقلیت نسبت به جمعیت کل زندانیان سیاسی دهه 60 و خانواده های جانبختگان، که در ایران تریبونال شهادت دادند و رویهم رفته کمتر از 90 نفر را تشکیل دادند!) و همان "وکلائی فعال" پس از جلسه های اشک تمساح ریختن دولت امپریالیستی کانادا درباره کشتار سال 67 و از دیگر نهاد امپریالیستی ان. ئی. دی (بازوی مادر کارگری امپریالیستی سالیداریتی سنتر امریکا!) و لگاتوم سر در آوردند و با همکاری و همنشینی با کنگره امپریالیسم آمریکا و کانادا، مأموریت تاریخی حفظ شرایط موجود نظم حاکم امپریالیسم جهانی بر جهان در کارزار ایران تریبونال را با اخته کردن و به دنباله تبدیل کردن نیروهای چپ رادیکال و بویژه کمونیستی (ما راه کارگر- کمیته مرکزی، سازمان کنونی فدائیان اقلیت، احزابی همچون حزب کمونیست کارگری، و انواع مختلف احزاب حکمتیست را اساساً کمونیست نمی دانیم که آنان را در صف جنبش کمونیستی ایران قرار دهیم، در نتیجه سخن منتقدانه ما با این جریانات نمی باشد) را به پیش بردند.

امپریالیسم جهانی از طریق کارزار ایران تریبونال، که متأسفانه با بوق و کرنا ادعای کذب "نماینده گی زندانیان سیاسی دهه 60 و کشتار سال 67" و برپایی "دادگاه مردمی" را داشت بهترین مجال را یافت که در یک فرصت طلایی پیش آمده از طریق وکلای ایرانی تبار و غیر ایرانی طرفدار دمکراسی آمریکایی و نظم نوین جهانی اش، از نیروهای "چپ" و بخش کوچکی از زندانیان سیاسی دهه 60 و از جان بدر بردگان کشتار سال 67 به عنوان ابزاری برای پیشبرد منافع استراتژیک خود استفاده نماید و با در دست داشتن پرونده شهادت بخش کوچکی از زندانیان سیاسی و قلیلی از خانواده های آنان، آنرا تحویل دول ارتجاعی دست نشانده امپریالیسم متشکل در "سازمان همکاری اسلامی"، دول امپریالیستی و نهادهای امپریالیستی همچون لگاتوم و سازمان ملل متحد این بازوی نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی قرار دهد!

برای همین در آخرین دقایق پایانی مضحکه ضد آرمانخواهی زندانیان سیاسی دهه 60 کارزار ایران تریبونال در لاهه حمید صبی رسماً اعلام نمود که: "قضات دادگاه ایران تریبونال طی ارسال نامه ای به بان کی مون، دبیرکل سازمان ملل، از او خواسته اند، براساس حکم دادگاه ایران تریبونال، یک کمیسیون تحقیق در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی در دهه شصت و جنایات رژیم جمهوری اسلامی ایران در این دهه تشکیل دهد. این نامه همراه با اسناد هر دو مرحله دادگاه برای بان کی مون ارسال شده است و از او خواسته شده این اسناد را در دسترس تمامی کشورهای عضو سازمان ملل قرار دهد."⁸ (بر گرفته از اعلامیه رسمی کارزار که توسط حمید صبی، در پایان مرحله دوم در 25 تا 27 اکتبر 2012 در لاهه قرائت گردید. - تأکیدها از نگارنده)

حزبی در این کارزار با تمسک با تفکر بورژوازی چه در مرحله اول و چه در مرحله دوم کارزار ایران تریبونال تمامی کوشش لیبرالی خود را برای تغییر دیدگاه طبقاتی "عدالت انتقالی"، "سازش طبقاتی" و "دادخواهی" پیام اخوان و دیگر وکلای ایرانی و غیر ایرانی شرکت کننده ("وکلائی فعال!!") در تیم دادستانی و "کمیسیون حقیقت یاب اش" گذاشت! به آنها پند و اندرزهای کشیش معاویه داد! که "پرهیز از خشونت" نمی تواند به عدالت واقعی منتهی شود پس راحتان را عوض کنید و مانند وکیل رادیکال و تحت تأثیر جنبش جهانی مائوئیستی دهه 60 (طرفداران مائو از جمله نگارنده در آن دوران از اندیشه مائو طرفداری می نمودند و هنوز به مائوئیسم معتقد نبودند)، آقای ویلیام کونستلر عمل کنید و مانند او بعد از پایان "دادگاه مردمی" ایران تریبونال بگویید "تمام قدرت به دست مردم!!" اما دیدیم که توهمات این جریان به علت تحلیل ناصحیح به تصادم با دیوار حقیقت عینی با بیرون آمدن حکم ارتجاعی "کمیسیون حقیقت یاب" ایران برخورد نمود و در آن شرایط مشخص و حساس کارزار ایران تریبونال (از مرحله اول در لندن تا انتهای مرحله دوم در لاهه) برای خارج شدن از سطح و رفتن به عمق از درک صحیح دیالکتیکی با اتکا به متدلوژی کشف حقیقت عینی دیدگاه غالب بر اتاق فکری تیم رهبری

کننده کارزار ایران تریونال و ارتباط آن با منافع استراتژیک امپریالیسم جهانی غافل ماند، از اصل مارکسیست-لنینیست-مائوئیستی که در تحلیل نهایی خط سیاسی غالب بر هر جریان بیانگر جهت گیری سیاسی و فرجام نهایی آن است، عدول نمود و شوربختانه دیدگاه چنان گرایش راست و لیبرالی (که از یک جریان مائوئیستی بسیار بعید است!) تا آنجا پیش رفت که با امیدواری کاذب و متوهمانه دل به بیرون آمدن حکم نهایی کمیسیون حقیقت یاب به سود و در جهت انقلاب اجتماعی با جهت گیری استراتژیک کمونیستی بست. و اعلام نمود "این تجربه ای که الان ما داریم (منظورشان ایران تریونال است-نگارنده) می کنیم می تواند بنیانگزار یک روند عدالت خواهی بشود که فراتر از ایران برود. می تواند نمونه ی بسیار مهمی باشد برای بقیه خاورمیانه که الان در تلاطم و تلاش برای تحول هست و گیر کرده." و متأسفانه علناً اعلام نمود که انتظار و امید بدان دارد که "کمیسیون حقیقت یاب" بطور نسبی حکمی رادیکال که "می تواند" مدلی برای کل منطقه خاورمیانه و ستم کشان تحت ستم و استثمار شده شورشگر بهار عربی باشد، در پایان کار کارزار ایران تریونال بیرون بدهد! و آنقدر بر تغییر دیدگاه تیم رهبری کننده ("وکلای فعال" و یا "دانشجویان حقوق تیز بین") چنان مضحکه بورژوا-امپریالیستی پافشاری نمود که خود نیز بطور نسبی مانند آنها شد و عمل نمود! اما مشکل و انحراف غالب بر چنان دیدگاه "حزب پیشتاز آینده" آن بود که کمونیسم را در محدوده ی قفس تنگ افق بورژوازی محصور نمود و به قول لنین "محدود ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات بمعنای آن است که سر و ته آن زده شود، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد." در غلطیده است.

و امروزه علیرغم برخی نکات مثبت (و متأسفانه عقب نشینی های بدون انتقاد از خود!) که در نوشته ی اخیرش (در تحلیل از علل کشتار سال 67) وجود دارد اما همچنان با دو پهلو گویی بر آن مواضع قبلی پافشاری می کند، و این نشان می دهد که چنان گرایش و جناح راستی هنوز خیال گسست برای تبدیل شدن به پیشتاز

آینده و یک حزب جدی را ندارد، و در برابر آن همچنان همانند چوبی سخت از بقایای گذشته در لای چرخ آن عمل می کند.

ما از برخی نکات که در تحلیل این حزب آمده است استقبال می کنیم و آنرا مثبت می دانم. ولی در کلیت اش آنرا کافی نمی دانیم و به آن همچنان نقد اصولی و رفیقانه داریم. این حزب نظرات و مواضع اصولی و صحیح مخالفین کمونیست انقلابی و مائوئیستهای کارزار ایران تریونال که پیش از آغاز مرحله اول در لندن و در خلال آن تا پایان مرحله دوم در لاهه بیان شد را به سرقت جانبدارانه و ابزارگرایانه برده است. آن مواضع را با گرایش راست خود آغشته کرده است و از این طریق توپخانه تبلیغاتی و آموزشی اش با بمب هایی که باروت اش نم کشیده است، می گرد اما نمی کوبد!

از اسب پائین بیائید و از توده ها هم چیزی بیاموزید!

"ابتدا از توده ها یاد بگیرید، و سپس به آنها بیاموزید. زمانیکه کلیه مبارزه را فرا گرفتید، معجزه ها امکان پذیرند." مائو

ما به توده ها اعتماد داریم که اگر مشکلات را برایشان طرح کنیم، می توانیم با ایشان در یک صف مبارزه کنیم، از آنها یاد بگیریم، رهبریشان کنیم و در این حین بخش بزرگی از آنها را جلب کنیم. ما کمونیستها و بخصوص مائوئیستها نباید و نمی خواهیم در این راه تنها باشیم؛ این اصلاً چیز خوبی نیست و ما را به چیزی که می خواهیم (هدف نهایی=جهان کمونیست) نمی رساند.

اینهم یک مشکل بزرگ دیگر است: وقتی که زمانش برسد، زمانی که یک اوضاع انقلابی ظهور کند، نیروی مادی ما باید بتواند مقابل ارتجاع داخلی و پشتگاهش امپریالیستها بایستد و آنرا شکست دهد؛ نیروی ما باید هسته مرکزی انجام این کار باشد بطوریکه بتوانیم هسته مرکزی را مستقر کنیم و سپس درها را باز کنیم. اگر مسئله پایه ای سوسیالیسم را به مسابقه انتخاباتی بگذارید کشتی را غرق خواهید کرد. ما باید آن نیروی مادی ای را تولید کنیم که دشمن را شکست دهد و شرایط و چارچوبه های جامعه جدید را تعیین کند. سپس باید آن کار دیگر را بکنیم یعنی "جامعه را باز کنیم" و در انطباق با آن توده ها را رهبری کنیم: اینجاست تمام نکته مربوط به فرایند حرکت "هسته مرکزی فشرده با انعطاف پذیری زیاد".

اگر ما از هم اکنون چنین کاری نکنیم و با توهم پراکنی در بین توده به جای رهبری صحیح خود به دنباله اوضاع تبدیل شویم هرگز در زمانیکه اوضاع انقلابی بوقوع می پیوندند از آمادگی برای رهبری توده های فرودست زحمتکش تحت ستم و استثمار در شکست قطعی ارتجاع و امپریالیسم برخوردار نخواهیم شد.

ابتدا آنکه به تازگی این حزب با همان توهمات بورژوا لیبرالی و از یک چارچوب گرایش ناصحیح آغشته به تفکر و سیاست بورژوازی به کشف "جدیدی" در مورد کشتار 67 که محصول مبارزه طبقاتی بود(!) دست یازیده است! همین جریان باز به تازگی تحت تأثیر مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک اصولی که از طرف تنی چند از زندانیان سیاسی جان بدر برده کشتار سال 67 و خانواده های جانباختگان و فعالین کمونیست انقلابی و مائوئیستی که در ایران تریبونال آگاهانه شرکت نمودند و به شرکت سیاسی و تشکیلاتی جریانات مائوئیست در آن مضحکه آشکارا و علناً انتقاد نمودند و بر خلاف ایران تریبونال و تمامی سازمان ها و احزاب شرکت کننده در آن کارزار کذایی، بر آرمان و خواست زندانیان رادیکال چپ انقلابی و کمونیستها و مائوئیست های انقلابی دهه 60 پافشاری نموده و می نمایند، امروزه (آن حزب) از آرمان زندانیان سیاسی دهه 60 برای اولین بار صحبت به میان

آورده است. و از جمله به تازگی باز تحت تأثیر منتقدین خویش (منتقدینی که از همان روزهای اول مرحله اول دادگاه ایران تریبونال در لندن به شرکت سیاسی-تشکیلاتی آن حزب در ایران تریبونال انتقاد اصولی داشتند)، چنان حزبی که خود را پیشتاز آینده می نامد و از ارتباط دست یابی به جنبش دادخواهی و عدالت جویی با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و ایجاد جامعه ای نوین (که منظورش بسیار کلی و بدون اشاره به چگونگی بوجود آوردن آن و بدون طرح اولیه و بیرون دادن قانون اساسی پیشنهادی اولیه آن جامعه نوین که باید از همین امروز در جامعه به بحث و مبارزه بر سر آن پرداخته شود!) صحبت به میان آورده است. اما چون از شرکت تشکیلاتی و سیاسی خویش در ایران تریبونال گسست قطعی نکرده است (اینکه آیا واقعاً می تواند که در همه زمینه ها از جمله این زمینه مشخص پیشتاز آینده باشد را تنها آینده نشان خواهد داد!)، کماکان نتوانسته با گرایش راست رفرمستی غالب بر دیدگاه و خط سیاسی کلی اش تصفیه حساب کند، و هر چند با راه انداختن بحث های دوگانه آغشته با همان گرایش راست نشان داده است که حرکت مثبتی را شروع نموده است، و البته این لازم است، اما ما آنرا کافی برای پیشتاز آینده جنبش کمونیستی بودن از طرف یک حزب جدی نمی دانیم و معتقدیم که یک حزب جدی باید از حرکت گذشته و تجارب غلط و ناصحیح خویش در همه عرصه های فعالیت خویش جمع بندی علمی نماید و تحت هیچ شرایطی نباید مانند کاپیتان کشتی ایتالیائی که کشتی اش را در جزایر زیگولیا (جزایر زنبق) واقع در استان گروستو جنبش کمونیستی را در سنگ لاج های کشنده ای غرق نماید! بر عکس یک حزب جدی نیاز دارد تا با درس گیری صحیح آن را به نقطه قوت خویش برای پیشتاز آینده بودن و پیشروی رهبری کمونیستی اقشار و طبقات ستم دیده گان و استثمار شدگان، زنان زحمتکش و مبارز، جوانان شورشگر بیکار که آینده ای تحت این نظام برای خود متصور نیستند، معلمین و روشنفکران مبارز و مترقی و همچنین زاغه نشینانی که به وسیله کارکرد نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی به حاشیه شهرهای کلان پرتاب

و بکلی فراموش شده اند، تبدیل نماید. و در امواج پر تلاطم، جوشان و پر از خطر و فرصت دریای انقلاب کمونیستی پرولتاریای جهانی در ایران، به عنوان کاپیتان و سکانداری کمونیست مصلح جنبش فرودستان را به سر منزل مقصود رساند.

هیچ کمونیست و مائوئیست انقلابی و صادقی معتقد نیست که در مبارزه اشتباهی نباید رخ دهد، اشتباهات(حتی جدی و فاحش)پیش می آید، اشتباهات علامت و نشانه یک بیماری است! علامت تکیه بر متدلوژی متافیزیکی و غیر علمی برای کشف حقیقت است! اما کمونیستها نیاز دارند پس از هر پراتیکی آنرا زیر ذره بین گذارند و از اشتباهات برای سلامتی مبارزه رو به جلو، و اجتناب از تکرار آن برای تیز و بُرّآ تر نمودن رهبری صحیح مبارزه طبقاتی علیه دشمن طبقاتی جمعبندی نمایند. متدلوژی علمی مارکسیستی کشف حقیقت قبل و بعد از انجام هر پراتیک تنها صلاح پرولتاریا می باشد! راه دیگری در مقابل کمونیستها برای پیشروی و پیشتاز آینده بودن و پرهیز آگاهانه از در جا زدن و به بقایای گذشته تبدیل شدن وجود ندارد. به ویژه که کمونیستها بر مبنای خط توده ای مائو، از تودها یاد گرفتن و بعد به آنها آموختن اعتقاد راسخ دارند! و تنها با تکیه بر توده ها می توان بر مشکلات فایق آمد! توده ها و همچنین رفقای پیشرو کمونیست فعال سیاسی و زندانی سیاسی دهه 60 مخالف ایران تریبونال نیز که به نقد دیدگاه و پراتیک راست روانه شما در ایران تریبونال پرداختند، و شما را آگاه نمودند! اما متاسفانه مشکل این بود که رهبری چنان حزبی سوار بر اسب، چهار نعل تاخت! از آن پایین نیامد از توده ها نیاموخت، دور خود دیوار و سقف بتن آرمه کشید، چراغ را خاموش کرد و در تاریکی به هر سو تیراندازی نمود، و اراده گرایانه با سبک کار ناصحیح، فقط خواست راهکارهای ناصحیح خویش را به توده ها "بیاموزد" یا بقبولاند، و امروزه هم نیمه سوار و نیمه چهار تاخت زدن اسب را پیشه نموده است! شوربختانه کماکان از اسب پیاده نشده است! و هنوز خیال از توده ها آموختن را ندارد!

اگر بورژوازی امپریالیستی ایتالیا توانست در انطباق با بازتولید سرمایه ضد بشری کشتی غرق شده ای را دوباره برای ترمیم سرمایه راست کند، چرا کمونیستها به عنوان نماینده پرولتاریا نتوانند کمبودهای جدی خویش را با اتکا به متدلوژی علمی ترمیم نمایند و آنرا به نقطه ی قوت خویش برای پیشتاز آینده بودن تبدیل نمایند.

چنین حزبی نیاز دارد که نه تنها از آرمان و خواست زندانیان چپ رادیکال و بویژه زندانیان و جانبختگان دهه 60 و 67 صحبت کند، نه تنها نیاز دارد "از کشتار 67 که محصول مبارزه طبقاتی بود" صحبت کند، نه تنها ملزم است جنبش عدالت خواهی را با سرنگونی جمهوری اسلامی پیوند زند بلکه فراتر از آن، منافع کوتاه مدت و دراز مدت فرودستان و طبقه کارگر را بقول لنین که به ما آموخت مارکسیست فقط کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد. "وجه تمایز کاملاً عمیق بین یک خرده بورژوازی عادی(و همچنین بورژوازی بزرگ) با یک مارکسیست در همین نکته است"، را با قبول و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا پیوند زند. اما در عین حال لنین به ما آموخت که "محدود ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات بمعنای آن است که سر و ته آن زده شود، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد."

لنین به ما آموخت که: «این مارکس نیست که آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی را بوجود آورده بلکه بورژوازی قبل از وی آن را بوجود آورده است و این آموزش بطور کلی برای بورژوازی پذیرفتنی است. کسی که فقط مبارزه طبقات را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوایی و سیاست بورژوایی خارج نشده باشد. محدود ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات بمعنای آن است که سر و ته آن زده شود، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد. مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا

بسط دهد. وجه تمایز کاملاً عمیق بین یک خرده بورژوازی عادی (و همچنین بورژوازی بزرگ) با یک مارکسیست در همین نکته است. با این سنگ محک است که باید چگونگی درک واقعی و قبول مارکسیسم را آزمود و شگفت نیست که وقتی تاریخ اروپا طبقه کارگر را از لحاظ عملی با این مسأله روبرو نمود نه تنها تمام اپورتونیستها و رفرمیستها بلکه تمام «کائوتسکیستها» (یعنی کسانی که بین رفرمیسم و مارکسیسم در نوسانند)، کوتاه‌بینان ناچیز و دمکراتهای خرده بورژوایی از آب درآمدند که دیکتاتوری پرولتاریا را نفی میکنند." (دولت و انقلاب - ولادیمیر لینن)

اگر شما برای از بین بردن "چهار کلیت" دست و پنجه نرم نمی کنید، مبارزه شما به خاطر کمونیسم نیست.

مارکس ارتباط دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا و محو چهار کلیت!

رفقا فراموش نکنیم کارل مارکس قبل از لینن، ایده ارتباط دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا و محو چهار کلیت در مرحله جامعه نوین گذار به سوسیالیسم را دقیقتر چنین بیان نموده بود که: "این سوسیالیسم اعلام تداوم انقلاب است، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا لازمه نقطه گذار، محو کلیه تمایزات طبقاتی، کلیه روابط تولیدی که مبنای تمایزات طبقاتی است، کلیه مناسبات اجتماعی که منطبق بر آن روابط تولیدی است، و دگرگون کردن کلیه ایده هایی که منطبق بر آن روابط اجتماعی است."

بنا بر این بر مبنای آموزش های مارکس و لینن و مائو نمی توان تنها اعلام نمود که "عدالت اجتماعی" صرفاً با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و یا حتی با "انقلابی واقعی" و محو چهار کلیت به دست می آید. بر عدالت اجتماعی نیز مهر طبقاتی زده شده است. از منظر منافع طبقاتی بورژوازی این عدالت اجتماعی باید به دیکتاتوری بورژوازی و طبقات ستمگر و استثمارگر ختم شود. اما از دید پرولتاریای انقلابی مفهوم این عدالت اجتماعی بر

بستر یک انقلاب کمونیستی پر پیچ و خم، ضرورتاً باید از طریق استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه نوین بگذرد و بجز این یعنی به دنبالچه "عدالت اجتماعی" و جنبش عدالت خواهی "بورژوازی منتهی شدن.

رهبری چنان حزبی نمی تواند تنها با بیان و طرح صحیح یک پراتیک کلی در مورد "دیوان بین المللی کیفری" بیان نماید که این نیز در زمره همین نهادهای "مدیریت بحران" است. سوال اساسی که این حزب باید به آن پاسخ گوید این است: در مورد ایران تریبونال و نقش "کمیسیون حقیقت یاب" آن چگونه؟ آیا "کمیسیون حقیقت یاب" ایران تریبونال نقشی به جز "مدیریت بحران" ایفا نمود؟ آیا این "مدیریت بحران" کلیت ایران تریبونال و از جمله شما را به چنان مسیری هدایت نمود؟

چرا رفقای رهبری این حزب از رویارویی خویش در مورد انتقاد از شرکت سیاسی و تشکیلاتی شان در کارزار ایران تریبونال همچنان گریز روبه جلو زیگزایی می زنند؟ چرا پراتیک خویش را زیر ذره بین قرار نمی دهند؟ چرا از آن طفره می روند؟ ما معتقدیم رهبری چنان حزبی به خاطر ایفای نقش پیشتاز آینده که بارها قولش و وعده اش را در نشریه اش داده است، نیاز دارد به جای طرح تجربیات کلی همچون "دیوان بین المللی کیفری" و طفره رفتن در برخورد به جمع بندی از پراتیک خویش در ارتباط با حقیقت و واقعیت عینی کارزار ایران تریبونال، بطور رادیکال گسست نماید!

رفقای رهبری چنان حزبی نیاز دارند از اسب پائین بیایند و از توده ها هم چیزی بیاموزند!

ما بر این نکته به علت مهم بودن اصل رهبری تاکید دوباره ای می کنیم:

ما کمونیستها و بویژه مائوئیستها به توده ها اعتماد داریم که اگر مشکلات را برایشان طرح کنیم، می توانیم با ایشان در یک صف مبارزه کنیم، از آنها یاد بگیریم، رهبریشان کنیم و در این حین بخش بزرگی از آنها را

جلب کنیم. البته که ما نمی‌خواهیم در این راه (بوجود آوردن جامعه نوین) تنها باشیم؛ این اصلاً چیز خوبی نیست. و ما را به چیزی که می‌خواهیم نمی‌رساند.

از هم اکنون تا وقتی که زمانش برسد، زمانی که یک اوضاع انقلابی ظهور کند، نیروی مادی ما باید بتواند مقابل امپریالیستها بایستد و آنها شکست دهد؛ نیروی ما باید هسته مرکزی انجام این کار باشد بطوریکه بتوانیم هسته مرکزی را مستقر کنیم و سپس در زمانیکه اوضاع انقلاب فرا میرسد درها را باز کنیم. اگر مسئله پایه ای سوسیالیسم را به مسابقه انتخاباتی بگذارید کشتی را غرق خواهید کرد. ما باید آن نیروی مادی را تولید کنیم که دشمن را شکست دهد و شرایط و چارچوبه های جامعه جدید را تعیین کند. سپس باید آن کار دیگر را بکنیم یعنی "جامعه را باز کنیم" و در انطباق با آن توده ها را رهبری کنیم: اینجاست تمام نکته مربوط به فرایند حرکت "هسته مرکزی فشرده با انعطاف پذیری زیاد".

اگر ما از هم اکنون چنین کاری نکنیم و با توهم پراکنی در بین توده به جای رهبری خود به دنبال اوضاع تبدیل شویم هرگز در زمانیکه اوضاع انقلابی بوقوع می‌پیوندند از آمادگی برای رهبری توده های فرودست زحمتکش تحت ستم و استثمار در شکست قطعی ارتجاع داخلی و امپریالیسم برخوردار نخواهیم شد.

نکته دیگر مورد اختلاف با خط سیاسی چنان حزبی، جدا کردن کمپانی های بزرگ مالی و نفتی و شرکت های بزرگ سرمایه داری از کل سیستم سرمایه داری-امپریالیسم، در پلمیکی ناقص و ناصحیحی است که با طرفداران دیدگاه «اعتدال جویی» و «منطقی بودن» و مبارزه-ی «بدون خشونت و گاندی وار» طرح کرده اند. آنجا که از «کسانی که آگاهانه سیاست کمپانی های بزرگ مالی و نفتی را پیش می‌برند که ایرانی "آرام" در اتحاد با

قدرت های غربی را می خواهند(خواه از طریق سازش با جمهوری اسلامی یا بعد از تغییر جمهوری اسلامی). شرکت های بزرگ سرمایه داری برای "زیرساخت" های ایران در دوره ی "بعد از جمهوری اسلامی" سرمایه گذاری های بزرگ در زمینه های مختلف مانند آموزش و پرورش، قوانین و حقوق و ساختارهای اقتصادی کرده اند و در این چارچوب تلاش می کنند تاریخ دهه ی شصت و آرمان جانباختگان آن دهه را که عمدتاً جوانان سیاسی کمونیست و جوانان غیر کمونیست اما رادیکال بودند خنثی و تحریف کنند. دوم، کسانی که معتقدند "راه حل های رادیکال و انقلابی برای جامعه فاجعه بار است" و باید "پراگماتیست و واقع گرا بود" و با این توجیه واقعیت ها را تحریف می کنند و خود و دیگران را فریب می دهند.»

نکته قابل تعمق دیگر بقول ریموند لوتا، شرکت های نفتی و مالی و سرمایه داری در حوزه های مختلف، بخشی از چیزی بزرگتر هستند و باید از منظر اقتصاد سیاسی مارکسیستی-مائوئیستی به سیستمی که اینها بخشی از آن هستند نگاه کنیم و برای ارتقاع عمیق آگاهی توده ها آنها را در نظر گرفته و بیان نماییم. در واقع شرکت های نفتی و مالی و سرمایه داری بخشی از چیزی هستند که بزرگتر از اینهاست. بخشی از سیستم سرمایه داری هستند که طبق دینامیک های معینی کار می کند .

شرکت ها ابزاری اند برای استثمار سازمان یافته ی کارمزدی؛ ابزاری است که بوسیله آن به بازارها نفوذ کرده و منابع زیر زمینی به چنگ آورده می شوند، همانند کمپانی های نفتی. این شرکت ها ابزار طبقه سرمایه دار برای تملک و کنترل(اقتصادی و سیاسی) است، اما تنها ابزار آن ها نیست. این شرکت ها و بانکها و غیره مهره هایی هستند بر روی صفحه شطرنج جهانی امپریالیسم سرمایه داری. البته تنها مهره های آن نیستند. و این صفحه شطرنج، این میدان بازی بی رحم دارای قوانین بازی مشخصی است.

در عین حال تأکید می‌کنیم که ما تغییر نظری (هر چند ناکافی، ناکافی به خاطر اینکه فقط نیمی از حقیقت عینی را دیدن) جدید و پذیرش برخی نکات را از طرف این حزب مثبت می‌دانیم. اما این سوال همچنان از آن حزب باقیست: که اولاً چرا در زمان شرکت سیاسی-تشکیلاتی اش در کارزار ایران تریبونال همین نکات که بروشنی از طرف برخی از زندانیان سیاسی دهه 60، جان بدربرندگان کشتار سال 67، مخالفین کمونیست و همچنین مخالفین فعالین مائوئیست چنان کارزاری مطرح شد، گوشش بدهکار نبود؟! و نتوانست در آن زمان آنرا بپذیرد که "کمیسون حقیقت یاب ایران تریبونال" به رهبری پیام اخوان، حمید صبی و جفری نایس و کاپیتورن نیز به عنوان رهبری سیاسی آن کارزار کذایی «در این چارچوب تلاش می‌کنند تاریخ دهه‌ی شصت و آرمان جانباختگان آن دهه را که عمدتاً جوانان سیاسی کمونیست و جوانان غیر کمونیست اما رادیکال بودند خنثی و تحریف کنند؟» و دوماً چرا به اصول نوشته‌هایی (همچون "آیا شرکتهای سیستم را فاسد می‌کنند... یا مسئله خود سیستم سرمایه داری است؟" نوشته رفیق ریموند لوتا) که در نشریه تئوریک و تحلیلی خود برای آموزش توده‌ها (!) انتشار می‌دهند، پایبند نیستند، و در پلیمک شان در مورد شرکت‌های نفتی و مالی و سرمایه داری از آن منحرف شده‌اند؟! و ثانیاً چرا نقش نهاد امپریالیستی لگاتوم و ایرانیان مرتجع (همچون پیام اخوان و حمید صبی و صدها نفری که نامشان علناً از طرف این نهاد اعلام شده و یا اعلام نشده است) که به کار آموزش در آن مشغولند و «برای "زیرساخت" های ایران در دوره ی "بعد از جمهوری اسلامی" سرمایه گذاری های بزرگ در زمینه های مختلف مانند آموزش و پرورش، قوانین و حقوق و ساختارهای اقتصادی کرده اند و در این چارچوب تلاش می‌کنند تاریخ دهه‌ی شصت و آرمان جانباختگان آن دهه را که عمدتاً جوانان سیاسی کمونیست و جوانان غیر کمونیست اما رادیکال بودند خنثی و تحریف کنند.» را نادیده گرفته است!؟

نباید فراموش نمود که در شرایط کنونی گسست قطعی مارکسیستی تعیین کننده است. و با هر چه پولاریزه شدن نیروهای سیاسی در ایران و جهان وظیفه نیرویی که خود را پیشتاز آینده می نامد دوری از توهم پراکنی و التقاط گرای های پاپولار و عامیانه برای کمک به پروسه پولاریزه شدن کمونیستها و جا انداختن جهت گیری استراتژیکی کمونیستی می باشد.

جمع بندی و نتیجه گیری:

بیست و پنجمین سالگرد مقاومت و پایداری زندانیان دهه شصت و کشتار دسته جمعی سال 67 را در شرایطی برگزار می کنیم که از یک سو نیروهای چپ و انقلابی در نبود یک ستاد رهبری انقلابی پیشتاز کمونیستی در پراکندگی و تشتت نظری و عملی به سر می برند، و از سوی دیگر در زمانیکه نظام جمهوری جهل و جنایت اسلامی برای خلاصی از سرایش فروپاشی اقتصادی-سیاسی عمیقی که قرار گرفته است، جام زهر را نوشیده است و در عین حال یک بار دیگر نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی با طرح ها و آلترناتیو سازی های ارتجاعی اش از طریق متحد نمودن نیروهای ضد انقلابی و ارتجاعی همچون انقلاب 57، قصد به کجراه بردن مبارزات زحمتکشان و فرودستان ایران دارد. در واقع امر می توان چنین پنداشت که آلترناتیو امپریالیستی که تا کنون نیز با موفقیت به پیش رفته است، همان ارائه تز همه با هم است که در نتیجه آن و در زمانی که نیروی مطرح کننده این بحث، عناصر و جریانات مستقیماً امپریالیستی هستند، هر گونه تلاش نیروهای چپ در این زمینه، مگر به مستحیل شدن آلترناتیو کمونیستی انقلابی در ارتجاع امپریالیسم منجر نخواهد شد.

اما خون‌هایی که در دهه 60 به زمین ریخته شد و سرهایی که در سال 67 به خاطر آرمانخواهی رادیکال به چوبه‌های دار سپرده شد، بیهوده نبود. ایستادگی‌ها و فداکاری‌ها و مبارزات جانانه‌ی انقلابیون و کمونیست‌ها توانست ستون‌های نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران را به لرزه در آورد و کلیت این نظام ستم و استثمار را به چالش انقلابی بگیرد و بذره‌های ادامه مبارزه و پایداری را در نسل جوان در میان زحمتکشان، زنان و دانشجویان و خلق‌های تحت ستم بکارد و آبیاری نماید، و نیز نتیجه آنطور شد که با آن همه سرکوب و شکنجه و اعدام، اما نسل نوینی از انقلابیون کمونیست از دل این خاک رنگین شده به خون مبارزه طبقاتی کمونیست‌ها و زحمتکشان سر برآوردند.

اما امپریالیست‌ها که امروزه بخشی از نیروهای به ظاهر کمونیستی را در پشت خود به خط کرده‌اند؛ به توسط همین سازمانها و نهادهای "حقوق بشری" در دهه شصت با سکوتی معنی‌دار در واقع رضایت و حمایت‌شان را از چنان جنایتی بر علیه مبارزه طبقاتی و نیروهای کمونیست و انقلابی را بیان نموده بودند. حمایت نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی جهانی از آن جنایت به منزله چراغ سبزی برای به زیر آب کردن سر انقلاب و تعیین تکلیف نهایی صف انقلاب و ضد انقلاب بود. واقعیت این است که از میان برداشتن بهترین و آگاه‌ترین فرزندان آزادیخواه، انقلابی و کمونیست ایران از فردای پیروزی انقلاب 57، و در ادامه در دهه 60 و کشتار هولناک سال 67 به منزله از میان برداشتن نیروی آگاه، مصمم و رهبران آینده نسل نوینی از انقلابیون بود که خود در جریان مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک توده‌ای درون زندان(و در جمع‌بندی آنان از بحران غالب بر جنبش کمونیستی، علل شکست انقلاب و پیروزی ضد انقلاب و دستاوردها و خطاها و رسیدن به یک سنتز نوین با تمام محدودیتهای تئوریک و متدولوژیک غالب بر کل جنبش کمونیستی و عدم دسترسی به منابع تئوریک و اخبار جنبش کمونیستی بین‌المللی) در پروسه تبدیل شدن به رهبران جنبش کمونیستی قرار گرفته بودند، گزینه‌ای

برای "تعیین تکلیف قطعی" با انقلاب به خاطر هموار ساختن پیشبرد زد و بند با امپریالیسم جهانی و سیاست نئولیبرالی خصوصی سازی بازار آزاد نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی از طرف جمهوری اسلامی بود! آری! آنها که پیشتر با سکوت، رضایتشان را بر حذف هرگونه آرمانخواهی در جامعه ایران به توسط جمهوری اسلامی را مشروعیت می بخشیدند، اما امروزه پس از چند دهه مقاومت آن جنبش کمونیستی جبراً در فضایی بی افق قرار گرفته، و سعی در مستحیل نمودن اش در خود دارند. چرا که ایشان یعنی قدرت های امپریالیستی با آن دستگاه عریض و طویل حکومت مداریشان بهتر از هر کس می دانند که جنبش کمونیستی که حاصل حادثترین انواع مبارزه طبقاتی است، نه قابل نابودی و حذف، که تنها به صورت مقطعی قابل منحرف کردن است(در اینجا لازم به ذکر است که جمهوری اسلامی نیز در زمینه داخلی و در بین فعالین سیاسی رادیکال در پی ایجاد چنین فضائی است که او هم کم موفق نبوده است که پرداختن بدان در حوصله این متن نمی گنجد).

همچنین امروزه ما همچنان شاهد آنیم که نظام امپریالیسم جهانی در زمینه کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت ساکت ننشسته است. زیرا می داند کشتار هولناک زندانیان سیاسی دهه 60 آنچنان واقعه ای مهم است که پاشنه آشیل جمهوری اسلامی و متحدین امپریالیست اش می باشد و در تاریخ مبارزات انقلابی و کمونیستی ایران برای همیشه ثبت شده است. پس بدین روی نیز با آلترناتیوسازی از جمله در زمینه مشخص امر دادخواهی بازماندگان زندانیان سیاسی و خانواده های جانباختگان دهه شصت و کشتار دسته جمعی سال شصت و هفت، تلاش مذبحخانه ای را با نفوذ در و تغذیه ایران تریبونال(از طریق اطاق فکری به رهبری پیام اخوان، حمید صبی و شرکاء) با اتکاء به سیاست و راهکار انقلاب مخملی "پرهیز از خشونت" رژیم چنج دامن زد تا از دادخواهی انقلابی و رادیکال میلیونها نفر از خانواده های بازماندگان جانباختگان با سیاست "عدالت انتقالی" (بخوان سیاست صدور دمکراسی نوع آمریکایی!) بر بستر تغییر رژیم، جلوگیری نماید.

اگر در دهه 60 ضرورت های منافع استراتژیک نظام امپریالیسم جهانی ایجاب می کرد که به صورت مقطعی از جنایت علیه بشریت جمهوری اسلامی با کشتار زندانیان سیاسی حمایت نماید، اما امروزه ما شاهد آنیم که ضرورتهای استراتژیک نوین امپریالیسم چیز دیگری را می طلبد و با نفوذ مهره های پنهان و آشکار خویش همچون نهاد امپریالیستی "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" اخوان و شرکاء، نهاد امپریالیستی لگاتوم و گروه های مامشات طلب ضد انقلابی متحد شده در کارزاری شوم، قصد دارد که جنبش انقلابی و کمونیستی ایران را به دنبالچه منافعش در یک دادگاه نمایشی تبدیل نماید و بر اساس اتفاقات رخ داده نامربوط نیست اگر بگوئیم در این امر توفیق بسیاری نیز یافته اند. و با کشاندن بخش زیادی از کمونیستها در یک میدان جنگ طبقاتی تحمیلی، از راهگشائی رادیکال کمونیستی برای برون رفت جنبش کمونیستی از بحرانی تئوریک و ایدئولوژیکی که سرا پای این جنبش را فرا گرفته است، و هنوز کمرش از شکست مقطعی در انقلاب 57 و نیز از دست دادن پایگاه انقلاب کمونیستی جهان با مرگ مائو تسه دون و پیروزی کودتای راهروان راه سرمایه داری در چین راست نشده است، بار دیگر از پیشروی و تعیین تکلیف قطعی کمونیستهای انقلابی برای کسب قدرت سیاسی بر متن یک انقلاب کمونیستی جلوگیری کند!

روشن است چنین تلاشی با توجه به تحلیلی که از نقش ایران تریبونال و پروژه های شبیه آن داده شد، نتوانست و نمی تواند و نباید به پیش رود! وظیفه ی همه آزادیخواهان، انقلابیون و کمونیست های انقلابی است که از افتادن به دامی که دول غربی نظام امپریالیسم جهانی، نهادهای امپریالیستی، لانه ها و شبکه های لابی ها و جاسوسی ترمیم طلبان و نیروهای سبز و بنفش به عنوان بخشی از کلیت رژیم مرتبط با سیستم امپریالیسم تحت عنوان "عدالت انتقالی"، و یا "فراموش نمی کنم ولی می بخشم" بر جنبش عدالت خواهی گسترده اند، جلوگیری نمایند و خود عنان دادخواهی علیه نظام جنایتکار جمهوری جهل و جنایت اسلامی را بطور مستقل و بدون اتکاء به

امپریالیستها و لانه ها و شبکه های لابی های و جاسوسی اصلاح طلبان و نیروهای سبز و بنفش، و مهره های پنهان و آشکارش و نیز در تقابل با کلیت ارتجاع داخلی را با چشم انداز کمونیسم انقلابی به دست گیرند، اما این نیز مستلزم بسیاری اعمال و رویکردهای کمونیستی و انقلابی منطبق بر خط سیاسی صحیح است که امکان آن در پیکره کنونی جنبش کمونیستی فی الواقع موجود، به علت خط سیاسی راست رویزیونیستی حاکم بر اجزایش بعید به نظر می رسد. ضروری است که چنین دادخواهی در راستای انقلاب کمونیستی برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ایجاد جامعه نوین و ناظر به تحقق استراتژی هدف نهایی یعنی بوجود آوردن جهانی کمونیستی باشد.

بنا بر این دادخواهی انقلابی نمی تواند با اتکاء به قدرت های امپریالیستی، نهاد های حقوق بشری امپریالیستی همچون مرکز اسناد حقوق بشر ایران به رهبری پیام اخوان ها و شرکاء، نهاد امپریالیستی لگاتوم و لایبها و لانه های جاسوسی اصلاح طلبان حکومتی به پیش رود. و هر فرد و هر نیروئی که بخواهد با راهکار آغشته به گرایشات اکونومیسمی-رویزیونیسمی و مماشات طلبانه مانع از چنین دادخواهی انقلابی و مستقل از نهادهای امپریالیستی و اصلاح طلبان حکومتی شود، و با آن همراه شود در مقابل تاریخ مسئول است، و باید پاسخگوی اعمال و گفتارهای مماشات طلبانه و توهم برانگیز خویش باشد، چرا که نتیجه چنین اموری آن هم با پرچم های سرخ در دست به عنوان حاملین آلترناتیو رهائی بخش طبقه کارگر و زحمتکشان، چیزی جز خاک پاشیدن به چشم آنها نیست.

باشد که این مبارزات با تجربه اندوزی از درس های پیروزی و شکست مان راه را برای سرنگونی انقلابی و قهرآمیز نظام جمهوری اسلامی و قطع نفوذ امپریالیسم جهانی در ایران برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و هموار ساختن راه گذر جامعه ی نوین سوسیالیستی را هموار سازد.

کمونیستهای انقلابی ایران و خاصه مائوئیست های انقلابی نیاز دارند که جنبش عدالت خواهی را بر مبنای جهت گیری استراتژیک انقلاب اجتماعی برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در یک مبارزه طبقاتی چالش برانگیز جسورانه سازمان دهند و جنبش عدالت خواهی زندانیان سیاسی دهه 60 و کشتار هولناک سال 67 را به عنوان بخشی از انقلاب اجتماعی برای ساختن دنیای نوین و با نگاهی رو به آینده و نه صرفاً تاریخی در نظر گیرند.

و هرگز از یاد نبریم که سوخت و ساز برپا کردن جنبش مردمی بر مبنای جهت گیری استراتژیک کمونیستی از نقش و مأموریت تاریخی پرولتاریا و تضاد بین فراموش و به حاشیه پرتاب شدگانی که تحت نظام ارتجاعی و وابسته به سیستم جهانی سرمایه داری-امپریالیستی، جمهوری اسلامی مورد ستم و استثمار روزمره قرار می گیرند، تهیه می شود.

کمونیستها و بویژه مائوئیست های انقلابی نیاز دارند بر آن عمیقاً تکیه کرده و تحت هیچ عنوانی تکیه گاه شان را بر خرده بورژوازی مرفه و نیمه مرفه شهری و نخبگان لیبرال آکادمسین قرار ندهند.

برهان عظیمی

سوم آبان ۱۳۹۲ برابر با بیست و پنجم اکتبر ۲۰۱۳

منابع و توضیحات:

1- (عصرایران: موفقیت دیپلماتیک روحانی ؛ رهین حمایت هوشمندانه رهبری)

<http://www.asriran.com/fa/news/297706/%D9%85%D9%88%D9%81%D9%82%DB%8C%D8%AA-%D8%AF%DB%8C%D9%BE%D9%84%D9%85%D8%A7%D8%AA%DB%8C%DA%A9->

[%D8%B1%D9%88%D8%AD%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D8%B1%D9%87%DB%8C%D9%86-%D8%AD%D9%85%D8%A7%DB%8C%D8%AA-%D9%87%D9%88%D8%B4%D9%85%D9%86%D8%AF%D8%A7%D9%86%D9%87-%D8%B1%D9%87%D8%A8%D8%B1%DB%8C](#)

The Future of Iran is a project designed to encourage Iranians to begin " -2 thinking about the challenges they will face if, or when, they suddenly find themselves in a position to carry out major political, social and economic "reforms.

<http://www.li.com/docs/default-source/future-of-iran/legatum-institute-the-future-of-iran-workshop-on-transitional-justice-and-judicial-reform-may-2012---agenda.pdf?sfvrsn=2> -3

4- در این فیلم کوتاه، خانم آن ابلبام مدیر مطالعه سیاسی انگیزه پشت این پروژه ("پروژه آینده ایران") توضیح می دهد: <http://www.li.com/programmes/the-future-of-iran>

<http://www.li.com/news-events/events/2013/10/08/the-future-of-iran-economic-reform> -5

6- ایرج مصداقی از سخنگویان اصلی کارزار ایران تریونال در آغاز مرحله اول ("دادگاه" لندن) تا مرحله دوم ("دادگا" لاهه) بود. مصداقی در جا انداختن و نهادینه نمودن یک نکته ناصحیح در سطح جنبش "چپ" موافق ایران تریونال و همچنین بین تمامی موافقین و شرکت کنندگان (تمامی شرکت کنندگان، چه سازمان ها و احزاب و چه شهادت دهندگان) در ایران تریونال نقش اساسی ایفا نمود. و آن نکته این است که اولاً او تمامی مخالفین آن کارزار را بطور ناصحیح و ضد انقلابی به عنوان "دشمنان ایران تریونال" خواند و دوماً همه را یک کاسه نمود و هوادار و یا فعال کمیته اجرایی راه کارگر معرفی نمود. نقش ارتجاعی او به عنوان سخنگوی ایران تریونال غیر قابل اغماض است. و به خاطر آنکه با رسمیت یافتن و غالب شدن مرکز فکری و خط سیاسی به رهبری

مهره های امپریالیستی همچون پیام اخوان، حمید صبی و سر جفری نایس بر کارزار ایران تریبونال روند ضد دمکراتیک سانسور، خفه کردن حتی صدای مخالفین شرکت کننده در آن(که از ابتدای تشکیل این کارزار موجود بود) شدت و حدت هر چه بیشتری به خود گرفت. مصداقی نیز که سالها قبل(از شروع مرحله اول دادگاه ایران تریبونال در لندن) با مرکز "اسناد حقوق بشر ایران"(نهادی که موسس اش پیام اخوان بود) همکاری نزدیک نموده بود و از امیال و اهداف آن مرکز امپریالیستی "حقوق بشری" پیام اخوان با خبر بود، توانست نقش به غایت ارتجاعی در پادوئی و نوکری "کمیسیون حقیقت یاب" و "وکلائی که به عنوان "تیم دادستانی" منافع استراتژیک نظم نوین امپریالیسم آمریکا نمایندگی می نمودند(و همچنان می نمایند)، داشته باشد. مصداقی در چندین نوشته اش که در سایت کارزار ایران تریبونال کماکان وجود دارد و نشان دهنده این است که "تیم بین المللی راهبردی" آن کارزار کذایی با او همنظر و همصدا می باشد، آنچنان حملات خصمانه، کینه توزانه و ترور شخصی و در یک ظرف ریختن فعالین و از جان به در بردگان کشتار دهه 60 و به اخص کشتار سال 67 مخالف آن کارزار ضد مردمی، بر پایه نوشته اخیرش تحت عنوان "گزارش 92" دامن زده است، که بیشک از سنت و سبک کار منتج از دیدگاه ارتجاعی سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت کنونی در کوبیدن صدای مخالفین خویش به ارث برده است، استفاده نموده است.

در زمان ایران تریبونال برخی از نیروها (حتی کمیته اجرایی راه کارگر که در نیمه راه پرچم "مبارزه" با سیاست ارتجاعی غالب بر ایران تریبونال را پایین کشید! که در این جا لازم به تذکر است که کمیته اجرایی راه کارگر به علت افشاگری های از زندانیان سیاسی دهه 60 و از جان بدر برگان کشتار هولناک سال 67 و فعالین سیاسی انقلابی چپ رادیکال و کمونیست انقلابی وارد عرصه "مخالفت" با ایران تریبونال شد. این جریان هیچگاه آغازگر چنین مخالفتی با کارزار ایران تریبونال نبود. و به علت خط غالب رفرمیستی بر دیدگاه سیاسی اش هیچگاه

نتوانست بطور عمیق و علمی سیاست غالب بر ایران تریبونال را مورد تحقیق قرار دهد و از آن به شیوه مارکس و انگلس و لنین و مائو گسست رادیکال نماید.) ایرج مصداقی را بطور ناصحیح و بدون تحقیق نماینده و پیشبرنده سیاست مجاهدین خلق در ایران تریبونال معرفی و محسوب می نمودند و همچنان چنین می پندارند. برخی از افراد تا آنجا پیش رفتند (که سیاست غالب بر ایران تریبونال را سیاست مجاهدین خلق معرفی نمودند! اما آنچه که آنها در نظر نمی گیرند این است که اولاً سیاست غالب بر ایران تریبونال از طریق مرکز فکری آن یعنی "کمیسیون حقیقت یاب" تبیین و به اجرا گذارده شد و دوماً ایرج مصداقی از سال 88 در زمان مبارزات انتخابی حول "رأی من کو" و جنبش سبز، با مجاهدین خلق دچار اختلاف در سبک کار شد و به منتقدین مشروط و جانبگرایانه این نیرو مبدل گشت! علیرغم اختلاف با مجاهدین خلق اما مصداقی همچنان معتقد است "چه بخواهیم و چه نخواهیم شما) منظورش سازمان مجاهدین خلق است-نگارنده) یکی از رهبران جنبش مردم ایران هستید و در فضای کنونی و در صورت تغییر رژیم، مجاهدین یکی از بازیگران اصلی خواهند بود." (نقل از "گزارش 92، نامه سرگشاده به مسعود رجوی"؛ نوشته ایرج مصداقی-صفحه 10)

از مرحله اول ایران تریبونال در لندن تا مرحله دوم آن (در لاهه) دیدگاه غالب بر مصداقی برای پیشبرد آن کارزار کذائی چیزی به جز تأیید سیاست "کمیسیون حقیقت یاب" آن نبود. "کمیسیون حقیقت یاب" نیز در خدمت سیاست آلترناتیوسازی های نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی در ارتباط با پدیده ی زندانیان سیاسی دهه ی شصت در اوضاع کنونی بود.

بنا بر این نقش ایرج مصداقی هر چند متضاد است، ولی اهداف مشخصی که چیزی مگر پیشبرد اهداف نظم نوین امپریالیسم آمریکا نمی باشد، دنبال کرده و همچنان می کند.

از یک طرف مصداقی در طول کارزار ایران تریبونال تحت تاثیر آموزش های ارتجاعی و سنت کثیف مجاهدین خلق و رجوی در حذف و سرکوب نیروهای رقیب و یا نیروهای غیر خودی از صحنه مبارزه است. و بویژه امروزه که مجاهدین برای پیشبرد اهداف و منافع استراتژیک نظم نوین امپریالیسم آمریکا در ارتباط با جمهوری اسلامی فعالیت و حرکت می کند. وظیفه اصلیش ایجاد جو ارتجاعی ناسالم مبتنی بر تفرقه بیفکن و حکومت کن بود، چنانچه مصداقی می گوید "مشارکت در برگزاری دادگاه «ایران تریبونال انقلاب» و مقابله با دشمنان آن نقطه ی اوج این گونه فعالیت هایم بود." (نقل از گزارش 92، نامه سرگشاده به مسعود رجوی- صفحه 13؛ نوشته ایرج مصداقی). بدیهی است که یکی از این گونه "نقطه اوج" فعالیت های ایرج مصداقی در برخورد با مخالفین ایران تریبونال حمله رذیلانه ای بود که به رفیق وزیر فتحی نمود. و در طی آن از هیچ گونه حرمت شکنی و عبور از مرزهای وقاحت فروگذار نکرد و کار را تا آنجا پیش برد که حتی کیس پناهندگی رفیق وزیر فتحی را(آنها به دروغ) در روز روشن لو داد. و در حالی وزیر فتحی را زندانی سیاسی هوادار شریعتی قلمداد کرد که خود مصداقی و بخش اطلاعات سازمان مجاهدین بهتر از هر کس دیگری می دانستند(و کمکان می دانند)که این رفیق در ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر شده بود و تمام طول زندان را با این اتهام گذراند.

از طرف دیگر مصداقی بعد از پایان ایران تریبونال همانند پیام اخوان و حمید صبی جهت گیری و افق خویش را نسبت به آینده ایران با کنار زدن پرده بیش از پیش روشن نموده است. او در مصاحبه هایی که با صدای آمریکا و بی بی سی لندن نمود، با وقاحت ارتجاعی مختص به خویش و سازمان مجاهدین از جمله برای کمک از بیرون آمدن مجاهدین خلق از لیست گروه های تروریستی امپریالیسم آمریکا تلاش پیگیرانه ای نمود که بگوید این سازمان مجاهدین خلق (مارکسیست- لنینیست) و کادرهای "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" بودند که به ترور مستشاران نظامی آمریکا در زمان رژیم پهلوی دست زدند و نه مجاهدین خلق! او با گراد دادن به

توپخانه تبلیغاتی "ضد تروریسم" و ضد کمونیستی امپریالیسم جهانی در صدای آمریکا اسامی و محل زندگی کنونی آن رفقا را بیشرمانه اعلان نمود، و نشان داد که برایش مهم نیست که چنان هار شده ای دم تکان دهد. و علیرغم آنکه امپریالیسم آمریکا و بنگاه های سخن پراکنی فارسی اش گوشه چشمی به نقش مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت برای وارد نمودن فشار بر جمهوری اسلامی دارند، به ایرج مصداقی (علیرغم آگاهی بر اختلاف او با سبک کار آنها!) نیز تریبون و میکروفن می دهند! و این نشان می دهد که امپریالیسم جهانی همچنان او را منطبق با منافع استراتژیکی خود می داند! زیرا علیرغم اختلاف در سبک کار دیدگاه مصداقی و مجاهدین یکی است. هر دو تحریم های شدیدتر و حمله نظامی علیه ایران را تأیید می کنند. نباید فراموش کرد که ایرج بارها گفته است (از جمله در گزارش 92) که کماکان به مجاهدین از لحاظ احساس نزدیک است و اعلام نموده است که مجاهدین در آینده ایران نقش دارد !

اما لازم است که با رجوع به گزارش 92 (نود و دو) نوشته آقای ایرج مصداقی به چند نکته کلیدی حائز اهمیت در ارتباط با ایشان به تفصیل برخورد شد .

یکم- آقای ایرج مصداقی از زمان ترک ایران وظیفه اش مشاوره دادن به رهبری مجاهدین خلق (مسعود رجوی و کادرهای رهبری دیگر مجاهدین) بوده است. او پس از ترک ایران خود را با بسیاری از فعالین سیاسی (و از جمله زندانیان سیاسی جان بدر برده کشتار دهه 60) و گروه های ایرانی در غالب "کارشنان مسائل زندان" و "زندانی سیاسی دهه 60" نزدیک و مرتبط نمود. او دائماً با ولع خاصی اطلاعات جمع آوری خویش از افراد و گروه های مختلف و حتی فعالیت های خویش در غالب گزارش تهیه نموده است و برای مسئولان سازمان مجاهدین خلق ارسال نموده است. گزارش شماره 92 ایشان به مفهوم آن است که ایشان به عنوان مشاور رهبری

مجاهدین خلق تا قبل از این گزارش، 91 گزارش دیگر را برای اینکه رهبری مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت را با جو غالب بر اوضاع سیاسی و آپوزیسیون چپ خارج کشور آشنا کند، تهیه و ارسال نموده است.

<http://news.gooya.com/politics/archives/2013/05/159752.php>

با مراجعه به مفاد نوشته ایرج مصداقی تحت عنوان "مکاتباتم با ابولقاسم رضائی یکی از مسئولان مجاهدین در دی ۸۸" در لینک بالا جای هیچ شبهه ای باقی نمی ماند که این فرد (طبق گفته نوشته شده ی خودش) به رهبری و کادرهای مسئول مجاهدین خلق مشاوره می داده است (و کماکان نیز چنین می کند) و گزارشات تحلیلی - اطلاعاتی در اختیارشان قرار می داده است .

دوم - مخالفت با پروژه هسته ای رژیم جمهوری اسلامی ایران، برای به اجرا در آوردن "نظم نوین جهانی" امپریالیسم امریکا با اتکا به سیاست تغییر رژیم (رژیم چنج) امپریالیسم جهانی به رهبری امپریالیسم آمریکا. در این زمینه مخالفت او با مخالفت "سازمان مجاهدین خلق" و "شورای ملی مقاومت ایران" یک هوا فرق دارد !

سوم - مصداقی طرفدار و مشوق حمله نظامی سیستم سرمایه داری - امپریالیستی جهانی به ایران است! مصداقی برای پیشبرد گزینه و نوع امپریالیست آمریکایی رژیم چنج در ایران اعلام و چنین استدلال کرده است که چه اشکال دارد که چون سالانه در تصادفات رانندگی هشتصد هزار نفر کشته می شوند، دول غرب به ایران حمله نظامی کنند و در یک روز یا یک ماه هشتصد هزار نفر کشته شوند، تا بدینوسیله مردم ایران از شر جمهوری اسلامی راحت شوند! با چنین دیدگاهی تازه آقای مصداقی یک کلام از اینکه "من به جز مردم ایران و جامعه ای که از آن برخاسته ام به کسی متعهد نیستم." کوتاه نمی آید! (همان گزارش صفحه 9)

مصدیقی وظایف خود را چنین شرح می دهد: «در مرحله ی دوم کارم، دو عرصه را دنبال کردم . به مسائل روز پرداختم و تلاش کردم آن چه را که برای پیشبرد امر مبارزه با نظام جمهوری اسلامی مهم می دانم تبلیغ کنم. مخالفت با پروژه ی هسته ای و افشای توطئه های تروریستی رژیم در خارج و داخل کشور، روشنگری در مورد چهره های جنایتکار، مهره های رژیم و سیاست هایی که به نظر من به ضرر مردم ایران منتهی می شود بخش دیگر فعالیت هایم بود. در این دوران از هیچ کوششی برای پیگیری « جنایت علیه بشریت » در ایران دریغ نکردم و هر دستی را که به سویم دراز شد به گرمی فشردم . حضور در نشست ها و سمینارها، گفتگوهای متعدد رادیو و تلویزیونی، مساعدت و همیاری با مستندسازان و برنامه سازان و همکاری با عفو بین الملل، مرکز اسناد حقوق بشر (که موسس آن جناب پیام اخوان است- نگارنده)، بنیاد برومند، دیده بان حقوق بشر ایران، قاضی جفری رابرتسون و ... را به منظور پیگیری امر دادخواهی انجام دادم. مشارکت در برگزاری دادگاه «ایران تریبونال» و مقابله با دشمنان آن نقطه ی اوج این گونه فعالیت هایم بود." (نقل از گزارش 92، نامه سرگشاده به مسعود رجوی- صفحه 13)

لینک "گزارش 92، نامه سرگشاده به مسعود رجوی"؛ نوشته ایرج مصداقی:

http://www.pezhvakeiran.com/pfiles/massoudRajavi_15khordad_iraj_20130502.pdf

7- شهروند: "گفت وگو با پرفسور پیام اخوان؛ دادستان دادگاه مردمی ایران

تریبونال"؛ <http://www.shahrvand.com/archives/31501>

8- گزارش کار مرحله پایانی دادگاه ایران تریبونال: [http://www.irantribunal.com/index.php/fa/support-](http://www.irantribunal.com/index.php/fa/support-us/421-gozaresh-marahaleh-payani-dadgah)

[us/421-gozaresh-marahaleh-payani-dadgah](http://www.irantribunal.com/index.php/fa/support-us/421-gozaresh-marahaleh-payani-dadgah)

توضیحی بر چگونگی انتشار:

متن و هسته اصلی اولیه نوشته، برای ارائه در پنجمین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران (از ۲۰ تا ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۳ در هلند) تقریباً دو هفته قبل از آغاز آن گردهمایی تهیه شده بود. اما به دو علت این نوشته نتوانست در آن جا ارائه گردد و خواننده شود؛ یکم به خاطر عدم توانایی شرکت در آن نشست، و دوم به خاطر اینکه سیر وقایع و اوضاع حاکم بر جهان و الزامات و محدودیت های جمهوری اسلامی بیش از پیش خود را در انتخابات مهندسی شده (برای نوشیدن جام زهر) روشن می ساخت و در شرف تکوین بود، و می باید در این نوشته بازنویسی می شد. بعلاوه با از بین رفتن الزامات محدودیت وقتی ارائه دادن بحث این نوشته در گردهمایی، نگارنده تصمیم گرفت که آنرا از حالت خلاصه در آورده، متن را توضیحی تر و تفصیلی تر نموده و به اجبار دست نویس اولیه را در کامپیوتر با تاپ لاک پستی بازنویسی نماید. برای همین مدت زیادی از تهیه نهایی، ویراست و انتشار علنی این متن گذشت.

با پوزش از یاران و همزمان شرکت کننده در آن گردهمایی.

برهان عظیمی